

سیاست و گفتمان

سید صادق حقیقت*

سید محمد علی حسینی زاده**

از اواسط قرن گذشته، پارادایم اثبات گرایی^۱ توسط رقبای جدیدی همچون نظریه های زبانی-گفتمانی، هرمنوتیک، نظریه انتقادی و پساساختار گرایی به چالش کشیده شد. در سال های اخیر نظریه گفتمان در حوزه های مختلف علوم انسانی، بالاخص علوم سیاسی، کاربرد وسیعی یافته است. شاید مهم ترین دلیل رشد این نظریه را بتوان در ناکارآمدی نظریه های پوزیتیویستی جستجو کرد. تحلیل گفتمانی^۲ از نظر روش شناسی دارای ویژگیها و خصوصیات است که این روش را از دیگر روش-های علوم اجتماعی متمایز می کند. به طور مثال در بسیاری از نظریه های گفتمانی،^۳ گسست گفتمانها مفروض تلقی می شود، در حالی که پیش فرض نظریه های تاریخی (همانند فلسفه هگل) تداوم و عدم گسست اندیشه هاست. مهم ترین اصول و ویژگی های تحلیل گفتمان عبارتند از: نفي موضوع استعلایی در اندیشه، نفي روایت های کلان^۴ مثل توسعه و ترقی، نفي سوژه مختار، نفي وحدت و قطعیت، تأکید بر خصلت تاریخی عقل و معرفت، عدم وحدت خرد، تعیین کنندگی گفتمانها، کشیده شدن پرده زبان بر واقعیت، زبانی و نسبی بودن عقل، عدالت و حقیقت، وحدت ظاهری پدیده ها و ایجاد هویت با غیرت سازی، نفي قطعیت های اخلاقی، تکرر در حوزه های مختلف اجتماعی، تاریخی و گفتمانی دیدن پدیده ها، عدم امکان بازنمایی ناب جهان و واقعیت اجتماعی، تأکید بر وجود مفروضات پیشینی در تحقیقات علمی و نفي ادعای اثبات گرایان مبنی بر بی طرفی علوم، نفي ارزش های جهانشمول، گفتمانی دیدن همه پدیده ها و نفي بنیاد و ذات ثابت، زمانی و مکانی بودن هر گفتمان و تاریخ مندی آن، رابطه دوسویه متن و زمینه، کاربست ایدئولوژیک گفتمانها، نسبییت معانی و تثبیت موقت در هر گفتمان، بی اثر کردن تاریخ عقاید، نفي سوژه خود مختار و علت غائی، تابعیت معرفت نسبت به قواعد گفتمانی، بی بنیادی متافیزیک، اختیاری بودن رابطه دال و مدلول، تشکیل هویت های متمایز، نفي اوصاف ذاتی بشر به شیوه عقل گرایی دکارتی، نفي حقیقت محوری، شکل گرفتن گفتمان در روابط قدرت، نفي نظریه بازتاب در معرفت شناسی، نفي تمایزهای به ظاهر بنیادی در اندیشه، انکار ادعای دستیابی به حقیقت. تحلیل گفتمانی دارای نحله های گوناگونی است^۱ به شکلی که استفاده از هر يك از آنها به عنوان روش علوم اجتماعی نتایجی نسبتاً متمایز به همراه خواهد داشت. نظریه های گفتمان برگرفته از نظریه های سوسور در زبان شناسی است. سپس در دیرینه شناسی فوکو با معرفت شناسی پیوند یافت. فوکو در تبارشناسی به جستجوی رابطه قدرت / دانش و پیوند گفتمانها و قدرت برآمد. لاکلا و موف ضمن استفاده از مفهوم فوکویی قدرت و نظریات زبان شناسی سوسور و پساساختارگرایی دریدا و با نقد سنت مارکسیستی این نظریه را در حوزه علوم سیاسی بسط دادند. بدین ترتیب نظریه گفتمان در نزد این دو اندیشمند با سیاست و اجتماع پیوند خورد. نورمن فرکلاف نیز با تحلیل زبان شناسانه متون و بررسی رابطه آن ها با واقعیت و قدرت توانست گرایش بیابینی در نظریه های گفتمان ایجاد کند.

* استادیار رشته علوم سیاسی، محقق حوزوی و عضو هیأت علمی دانشگاه مفید

** محقق حوزوی و عضو هیأت علمی دانشگاه مفید

^۱ positivism

^۲ discursive analysis

^۳ discourse theory

^۴ Meta narratives

در این مقاله چند هدف اساسی دنبال خواهد شد: تبیین نظریه گفتمان، تبیین مفاهیم کلیدی این نظریه، یافتن ارتباط این مفاهیم با یکدیگر، نقب زدن از نظریه گفتمان به نظریه رادیکال دموکراسی لاکلا و موف، و بالاخره تطبیق این نظریه با حیثیت روشی اش بر مسائل سیاسی. مهم‌ترین نحله‌هایی که در این جا از آنها سخن به میان خواهد آمد، عبارتند از: نظریه گفتمان در زبان‌شناسی، تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، نظریه گفتمان دریدا و فوکو، و به شکل ویژه نظریه گفتمان لاکلا و موف.

الف- نظریه گفتمان در زبان‌شناسی

سوسور زبان‌شناس سوئیسی با طرح ساختارهای زبانی، اولین قدم‌ها را در ایجاد نظریه گفتمان برداشت. هرچند مدت‌ها طول کشید تا نظریه ساختارگرایی زبانی وی برای فهم و توضیح فرایندهای اجتماعی به کار آید. سوسور زبان را یک نظام از اصطلاحات مرتبط بدون ارجاع به زمان در نظر می‌گرفت. زبان^۱ به مثابه نظام نشانه‌ها شامل قواعد ضروری است که سخنور اگر می‌خواهد با دیگران ارتباط معناداری پیدا کند باید به آن وفادار بماند. در این جا ساخت ثابت زبان مد نظر سوسور است که به عنوان شبکه‌ای از نشانه‌ها که هر یک به دیگری معنا می‌دهند در نظر گرفته می‌شود. زبان به این معنا با گفتار^۲ متفاوت می‌شود. گفتار عمل فردی و زبان امری اجتماعی است (سوسور، ۲۱، ۱۳۷۸). سوسور با تمایز زبان و سخن امر اجتماعی را از امر فردی متمایز می‌کند. (هوارث، ۲۰۰۰، ۱۸).

از دیدگاه سوسور، عنصر اصلی زبان نشانه‌ها هستند. نشانه‌ها دال و مدلول را به هم مرتبط می‌کنند. هیچ ارتباط ضروری و طبیعی حتی وضعی نیز بین نشانه‌ها و مدلول وجود ندارد. به عبارت دیگر نشانه‌ها خصلتی خودسرانه و اتفاقی دارند و رابطه دال و مدلول تنها در درون یک نظام معنایی خاص برقرار می‌شود و نه براساس واقعیت بیرونی یا قواعد منطقی. هویت هر نشانه یا دال در زبان نه با ارجاع به جهان اشیا در خارج بلکه در تمایز با نشانه‌های دیگر تثبیت می‌گردد. بنابراین نشانه‌ها هویتی ارتباطی دارند و در تمایزات با دیگر نشانه‌ها در درون یک نظام معنایی معنا می‌یابند (سوسور، همان، ۹۸). به طور مثال، مفهوم پدر در تمایز با مادر، برادر، خواهر و مانند آن درک می‌شود. وی زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که هر نشانه، هویت و ارزش خود را در ارتباط با دیگری و در چارچوب یک نظام قواعد کسب می‌کند.

ساختارگرایی با استفاده از نظریه زبانی سوسور بر لزوم فهم ساختارهای کلان حاکم بر جهان اجتماعی و تحلیل حوادث و پدیده‌های اجتماعی در چارچوب آن ساختارها تأکید می‌کرد. در ساختارگرایی ساختارها ماهیتی خود تنظیم‌کننده و خود محدودکننده داشتند و تحول از درون آنها نشأت می‌گرفت. لوی استراوس با استناد به نظریات سوسور تحلیل ساختاری وی را به حوزه علوم اجتماعی تسری داد. در نظریات مردم‌شناسانه وی بر ساختارهای عمیق و ناآگاهانه‌ای تأکید می‌شد که اعمال و کنش‌های مختلف را در بر می‌گیرند و در زبان، اسطوره‌ها و نظام‌های طبقه‌بندی و تمایزگذاری مثل توتمیسم، نوع لباس و آداب و رسوم نمود پیدا می‌کنند (همان، ۲۴). وی بر نشانه‌ها و ساختارهای معینی تأکید می‌کرد که اعمال اجتماعی در درون آنها شکل می‌گرفتند. ساختارگرایی همچنین بخشی از متفکران مارکسیست را مجذوب خود کرد و آن‌ها را به تحلیل ساختارهای کلان اجتماعی برانگیخت. آلتوسر متفکر مارکسیست فرانسوی مهم‌ترین نظریه پرداز است که بر نظریه‌های گفتمان به خصوص در فهم از سوژه تأثیر گذاشته است. وی سوژه را مفهوم ساختارهای ایدئولوژیک می‌دید و برای آن استقلال و آزادی عمل قائل نبود. به نظر او

^۱ langue

^۲ parole

ایدئولوژی، فرد را در موقعیت های خاص قرار می دهد^۱ و اعمال خاصی ناشی از این موقعیت از فرد انتظار می رود.

ب- نظریه گفتمان فرکلاف

نظریه گفتمان پس از حدود دو دهه از زبان شناسی به تحلیل های انتقادی در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشیده شد. به نظر فرکلاف نظریه های غیر انتقادی در زبان شناسی و مطالعات پدیده های زبانی، به تبیین شیوه های شکل گیری اجتماعی اعمال گفتمانی توجه نداشته و صرفاً به بررسی توصیفی ساختار و کارکرد اعمال گفتمانی بسنده می کنند. اما تحلیل انتقادی در بررسی پدیده های زبانی و اعمال گفتمانی به فرآیند های ایدئولوژیک در گفتمان، روابط بین زبان و قدرت، ایدئولوژی، سلطه و قدرت و نابرابری، پیش فرض های دارای بار ایدئولوژیک در گفتمان و باز تولید اجتماعی ایدئولوژی زور توجه کرده و عناصر زبانی و غیر زبانی را به همراه دانش زمینه ای کنش گران^۱ هدف و موضوع مطالعه خود قرار می دهد.

رویکرد انتقادی مدعی است که گزاره های تلویحی طبیعی شده که منشأیی ایدئولوژیک دارند در گفتمان یافت می شوند^۲ و در تعیین جایگاه مردم به عنوان فاعلان اجتماعی نقش ایفا می کنند. این گزاره های طبیعی شده نه تنها شامل جنبه هایی از معنای اندیشگانی اند^۳ بلکه به طور مثال متضمن مفروضاتی در باره روابط اجتماعی نیز هستند که شالوده اعمال تعاملی اند. در یک نظم گفتمانی^۴ سلطه یک صورت بندی ایدئولوژیک - گفتمانی بر صورت بندی های دیگر به طبیعی شدن معانی و اعمال آن صورت بندی می انجامد (فرکلاف^۵ ۱۳۷۹: ۲۰).

ایدئولوژی ها عمدتاً در نا گفته ها (گزاره های تلویحی) جای دارند. هنجار های تعامل که شامل جنبه هایی از معناها و صورت های فردی هستند گذشته از معناها و صورت های اندیشگانی محتوای متن ممکن است خصلت ایدئولوژیک هم داشته باشند. نظریه پردازی در باب قدرت به عنوان پدیده ای است که بخشی از آن ایدئولوژیک - گفتمانی است. از نظر فرکلاف^۶ گفتمان به لحاظ ایدئولوژیک می تواند خلاق و سازنده باشد، ایدئولوژی مفهوم مجموعه ای دارد^۷ اعمال گفتمانی می توانند از جنبه ایدئولوژیک مورد بهره برداری مجدد قرار گیرند^۸ و جنبه های متعددی در متون وجود دارد که می توان آن ها را ذاتاً ایدئولوژیک در نظر گرفت (همان، ۲۱-۲۴).

در حالی که سوسور در مفهومی که از کاربرد زبان یا گفتار عرضه کرده به جنبه های فردی و غیر اجتماعی آن نظر دارد^۹ فرکلاف با به کار بردن اصطلاح "گفتمان" بر این نکته تأکید می کند که کاربرد زبان در لا به لای روابط و فرآیند اجتماعی محصور شده است^{۱۰} روابط و فرآیند هایی که به نحوی نظام مند گوناگونی زبانی را رقم می زنند^{۱۱} که از جمله آن ها می توان به صورت های زبانی که در متن ظاهر می شوند اشاره کرد. زبان صورت مادی ایدئولوژی است^{۱۲} و در واقع به آن آغشته می باشد. گفتمان به واسطه ساختارها شکل می گیرد^{۱۳} اما خود در شکل دهی مجدد ساختارها و باز تولید آن ها نیز سهم دارد. فرکلاف گفتمان را مجموعه به هم تافته ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن می داند، و بنابراین تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک از سه بعد و روابط آن ها را طلب می کند. فرض اصلی این نظریه آن است که پیوندی معنا دار میان ویژگی های خاص متون^{۱۴} شیوه هایی که متون با یکدیگر پیوند می یابند و تعبیر می شوند و ماهیت عمل اجتماعی وجود دارد. متن^{۱۵} تعامل و بافت اجتماعی سه عنصر گفتمان، و توصیف متن، تفسیر رابطه ای بین متن و تعامل، و تبیین رابطه ای بین تعامل و بافت اجتماعی، مراحل یا سطوح این نظریه محسوب می شوند. فرکلاف توصیف متن را با ده سوال - از جمله

^۱. interpellation

واژگان، دستور، ساخت های متنی، ارزش های بیانی و چگونگی اتصال کلمات - پی می گیرد. تفسیر، محصول ارتباط دیالکتیک و متقابل سرخ ها پی هستند که عناصر دانش زمینه ای مفسر را فعال می سازند^۱ و دانش زمینه ای مفسر محسوب می شوند. هدف تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است، به شکلی که گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می کند و نشان می دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی گفتمان را تعیین می بخشند. همچنین تبیین نشان می دهد که گفتمان ها چه تأثیرات بازتولیدی می توانند بر آن ساختارها بگذارند^۲ تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می شود. (همان^۳ ۹۶-۹۸ و ۱۶۷-۱۶۸).

فرکلاف با تحلیل متونی همچون روزنامه ها و مقالات و مصاحبه ها سه سطح فوق را به شکل عملیاتی نشان می دهد^۴ و نمونه پژوهی خود را گفتمان تاجریسم از طریق تحلیل مصاحبه هفدهم دسامبر ۱۹۸۵ او انتخاب می کند. او به مفهوم سوژه در نظریه گفتمان بسط بیشتری می دهد، و تبیین می کند که هرچند سوژه مجبور است به نحو گفتمانی در جایگاه های از پیش ساخته شده عمل کند، ولی در عین حال قادر به دگرگونی خلاقانه قواعد گفتمان نیز هست. او نشان می دهد که گفتمان تاجر از حیث ایدئولوژیک حاوی ارتباطی مهار کننده میان وجه خلاق و وجه تعیین بخش است، چرا که بین خلاقیت فردی و تعیین اجتماعی نوعی ارتباط وجود دارد. خلاقیت فردی از هر قید و بند اجتماعی آزاد نیست (همان، ۲۵۱-۲۹۷).

ج- نظریه گفتمان دریدا و فوکو

ژاک دریدا با تأکید بر ضعف های نظریه سوسور و ساختارگرایی، پساساختارگرایی را مطرح کرد. شالوده شکنی^۱ مهمترین مفهومی است که دریدا مطرح می کند. این مفهوم به معنای جستجوی نهادها و بنیادها و ساختار شکنی سنت و کشف عناصر سازنده آن است (ضمیران، ۱۳۷۹، ۴۴). دریدا با شالوده شکنی تفکر خود بنیاد و استعلایی، تقابل های دوقطبی و تمایزات دوگانه در اندیشه غربی را از این منظر بررسی می کند و بدین ترتیب مقولات ضروری و پیشینی موجود در تاریخ فلسفه غرب را منظومه ای از گزینش های صرفاً امکانی و اختیاری قلمداد می نماید (ضمیران، ۱۳۸۲، ۲۷۲). شالوده شکنی نشان می دهد که چگونه گفتمان های استعلایی از درون آسیب پذیرند و موجودیت و هویت خود را مدیون غیریت و تقابل با دیگری هستند.

دریدا همچون سایر تمایزات دوگانه در اندیشه غربی، تمایز سخن و نوشته را مردود می شمارد. به نظر وی این تمایزات یک درون و ذات و ماهیت برتر را در مقابل یک بیرون اخراج شده و طرد شده که عرضی و امکانی است شناسایی می کنند. به اعتقاد دریدا اگر مفاهیم هویت و معنای خود را مدیون غیر هستند، غیر، جزئی از هویت آنها تلقی می شود (هوارث^۲ ۲۰۰۰، ۳۶). وی برای توضیح روند تثبیت معنا از واژه difference استفاده می کند. این واژه از دو کلمه differ به معنای تمایز و defer به معنای تعویق انداختن ساخته شده است و اشاره به این نکته دارد که تثبیت یک معنا با تمایز از دیگران و نیز به تعویق انداختن احتمالات و معانی جایگزین صورت می گیرد. زمانی که یک معنا برای یک نشانه تثبیت شد معانی دیگری که این واژه می توانست داشته باشد به تعویق می افتند. این مفهوم همچنین به تاریخی بودن و امکانی بودن شکل گیری هویت ها اشاره دارد. نزد دریدا، گفتمان ها نظام های زبانی ناتمامی هستند که توسط نمایش یا بازی تمایزات تولید می شوند، و نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفا می کنند و تجربه ما از جهان را سامان می دهند. بر این اساس، تثبیت کامل معنا و رسیدن به یک نظام بسته گفتمانی امکان پذیر نیست (همان، ۴۳).

^۱. deconstruction

نکته دیگری که دریدا مطرح می کند لزوم وجود يك بیرون سازنده است. هر ساختار گفتمانی برای ایجاد خود نیازمند يك غیر است. این غیر اگرچه در شکل گیری ساختار نقش اصلی را ایفا می کند ولی خود می تواند در ساختار تأثیر بگذارد و آن را متحول نماید. در نظریه گفتمان دریدا، مفهوم سوژه انسانی رنگ می بازد. انسان در درون و محدوده ساختارهای موجود و از جمله زبان عمل می کند. در واقع، این انسان نیست که زبان را می سازد و آن را برای فهم جهان به کار می گیرد، بلکه این زبان است که فهم انسان را شکل می دهد (همان).

اندیشمند دیگری که تحولی اساسی در مفهوم گفتمان بوجود آورد میشل فوکو است. وی در روش-شناسی خود به ترتیب سه دوره را گذراند: روش گفتمان و دیرینه شناسی^۱ (۱۹۵۴ - ۱۹۶۹)، برقراری رابطه عقیده و عمل بارگه‌های تبارشناسی (۱۹۷۰ - ۱۹۷۵) و بالاخره استفاده از روش تبارشناسی بالاخص در شکل‌گیری مفهوم «خود» و جنسیت (۱۹۷۷ - ۱۹۸۴) (کارت، ۲۰۰۰). گفتمان مجموع گزاره-های به هم پیوسته است، و چون گزاره‌ها مادی هستند، بنابراین با شرایط و زمینه تاریخی و زمانی گره خورده‌اند. حکم^۲ عنصر اصلی تشکیل دهنده هر گفتمان است، و چون شکل زبان شناسانه ندارد از نوع نشانه^۳ محسوب نمی‌شود، بلکه نوعی کنش کلامی^۴ است. مهم‌ترین ویژگی‌های کنش کلامی عبارت است از:

الف) شرط صدق و کذب را همراه خودشان دارند و بنابراین نیاز به صدق در زمینه خاص ندارند،

ب) درجه تکثیرشان در سطح جامعه زیاد است و به زودی بین افراد و آحاد جامعه منتشر می‌شوند،

ج) پیامدهای اجتماعی جدی دارند، چرا که از سازوکارهای حذف و طرد برخوردار می‌باشند.

از دیدگاه فوکو^۵ صورتبندی‌های گفتمانی^۵ به مجموعه ایده‌ها و مفاهیمی که مدعی تولید دانش در مورد جهان هستند، اشاره دارد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ۱۹۷). فوکو در دیرینه شناسی دانش^۱ از يك سو گفتمان را نظام‌های خودمختاری از قواعد می داند که مفاهیم، ابژه‌ها و سوژه‌ها و استراتژیها را شکل می دهند و جریان تولید گزاره‌های علمی را هدایت می کنند، و از سوی دیگر وی گفتمان‌ها را عناصر تاکتیکی یا بلوک‌هایی می بیند که در حوزه روابط قدرت عمل می کنند. از این منظر گفتمان‌ها ابزارهایی هستند برای نیروهای مختلف در جهت پیشبرد منافع و پروژه‌های خود که در عین حال نقاط مقاومتی را برای گسترش استراتژیهای مخالف پدید می آورند. (هوارث: ۲۰۰۰، ۷۵).

فوکو در دیرینه شناسی درصدد توضیح قواعد صورت بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می دهند و در آثار بعدی اش با تبارشناسی می کوشد ظهور تاریخی صورت بندی‌های گفتمانی را با جستجوی ارتباط با قدرت و سلطه بررسی کند. در اینجا وی می کوشد تا گزارش‌های انسان محور از گفتمان را طرد کند، زیرا به نظر فوکو این‌ها يك سوژه بنیانگذار را به عنوان منشا گفتمان مطرح می کنند که عامل تداوم و هویت آن نیز محسوب می شود. همچنین به نظر فوکو پیچیدگی گفتمان مانع از آن است که آن را به حوزه خاصی چون عوامل مادی (به طور مثال در مارکسیسم) تقلیل داد.

فوکو در آثار متاخر خود به تبارشناسی روی آورد. در تبارشناسی وی عمدتاً به رابطه قدرت و حقیقت می پردازد. حقیقت به نظر فوکو با منطق قدرت و سلطه مرتبط می شود. تبارشناسی دلمشغول

^۱ archaeology

^۲ statement

^۳ sign

^۴ speech-act

^۵ discursive formations

مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و از این طریق فوکو می‌کوشد به نقد جامعه معاصر بپردازد و مشکلات آن را توضیح دهد. فوکو همچنین می‌کوشد تا گزینه‌هایی را که در فرایندهای قدرت طرد شده اند یادآوری کند و خصلت قدرت محور گفتمان‌های حاکم را بسط دهد. به نظر فوکو صورت بندی‌های گفتمانی پراکنده اند و واضح و منسجم نیستند. همچنین فوکو درصدد تبیین قواعد هدایت‌کننده تولید گزاره‌های گفتمانی برمی‌آید و توضیح می‌دهد که چگونه این قواعد صورت بندی، اشیا، شیوه‌های سخن، مفاهیم و استراتژی‌های يك گفتمان را ساختمان می‌کنند. بنابراین گفتمان‌ها اشیا را صورت بندی و تعیین می‌کنند، و نه بالعکس. در این جا فوکو در مقابل رئالیست‌ها و پوزیتیویست‌هایی قرار می‌گیرد که واقعیت از پیش موجود را فرض می‌گیرند. ابژه‌ها در نظریه فوکو در درون گفتمان و در طی فرآیندهایی خاص، شکل می‌گیرند. در طی فرآیندهای تولید گفتمان، برخی از آن‌ها، ممنوع یا سرکوب و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند و در طی فرآیندی که "اراده معطوف به حقیقت" نامیده می‌شود، گفتمان‌های درست بر غلط ترجیح داده می‌شوند.

هرچند فوکو هیچ‌گاه به شکل مشخص روش دیرینه‌شناسی خود را برای تحقیقات جدید به کار نبرد، ولی ادوارد سعید متفکر فلسطینی کوشید تا روش دیرینه‌شناسی فوکو را در بررسی شرق‌شناسی به کار گیرد. سعید بازنمایی اروپائیان از فرهنگ‌های دیگر را گفتمان به معنای فوکویی آن - یعنی نظام‌هایی از اعمال گفتمانی که ابژه‌های علمی خود را می‌سازند- تلقی می‌کند. سعید با تحلیل گفتمانی درصدد فهم این است که چگونه اروپا شرق را به لحاظ سیاسی - اقتصادی، جامعه‌شناختی، علمی و ایدئولوژیک مدیریت و حتی تولید می‌کند (همان، ۶۸).

د- نظریه گفتمان لاکلا و موف

ارنستو لاکلا و همسر وی، شنتال موف، با استفاده از نظریه فوکو نظریه گفتمانی را به همه امور اجتماعی و سیاسی گسترش می‌دهند و می‌کوشند با استفاده از این نظریه جامعه معاصر را تحلیل کنند. در این دیدگاه امور اجتماعی و سیاسی و به طور کلی جهان واقعیت تنها در درون ساخت‌های گفتمانی قابل فهمند و گفتمان‌ها به فهم ما از جهان شکل می‌دهند. آن‌ها نظریه‌ی گفتمانی خود را ابتدا در کتاب *هژمونی و راهبرد سوسیالیستی* (۱۹۸۵) ارائه کردند. این کتاب می‌کوشد تا از طریق بازخوانی و ساختارشکنی نظریه‌های متفکرانی چون مارکس، گرامشی، آلتوسر، فوکو، دریدا، لاکان و سوسور راهبردی جدید برای چپ بحران زده اروپا فراهم نماید. به نظر لاکلا و موف، چپ نباید در مقابل سرمایه داری و نولیبرالیسم موضع انفعالی به خود بگیرد و آرمان‌های خود را فراموش کند و از سوی دیگر اصرار بر مارکسیسم در شکل کلاسیک و یا حتی نظریات اخیر مارکسیستی نمی‌تواند راه مناسبی برای چپ تلقی شود.

اینان با استفاده از روش گفتمانی برای تبیین جامعه معاصر استراتژی رادیکال دموکراسی را به عنوان راهبردی مطمئن برای احزاب و متفکرین چپ در دنیای معاصر ارائه می‌کنند. رادیکال دموکراسی به دنبال نفی و طرد ارزش‌های لیبرال دموکراسی همچون آزادی و برابری نیست بلکه در صدد نقد نظام سلطه‌ای است که امکان تعمیق این ارزش‌ها را از بین برده است (لاکلا و موف، ۱۹۸۵، ۷۷). وظیفه چپ محکوم کردن ایدئولوژی لیبرال دموکراسی نیست بلکه برعکس تعمیق و گسترش آن در مسیر دموکراسی کثرت‌گرا و رادیکال است.

نظریه لاکلا و موف ریشه در دو سنت نظری ساختگرا یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبنای اندیشه اجتماعی را برای این نظریه فراهم می‌آورد، و زبان‌شناسی ساختگرای سوسور نظریه‌ی معنایی مورد نیاز این دیدگاه پساساختگرایانه را در اختیار قرار می‌دهد. مطابق نظریه آن

ها، کل حوزه‌ی اجتماع به مثابه شبکه‌ای از فرآیندهای متفاوت است که در آن معنی تولید می‌شود (یورگنسن و فیلیس، ۲۰۰۲).

از نظر سوسور، نشانه‌ها و کلمات معنای خود را نه به واسطه‌ی ارجاع به جهان خارج بلکه از طریق رابطه‌ای که بین یکدیگر در درون نظام زبانی برقرار می‌کنند بدست می‌آورند (سوسور، ۱۳۷۸). لاکلا و موف نیز معتقدند هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن و قابل فهم شدن باید در درون نظام گفتمانی قرار گیرد. به عبارت دیگر فعالیتها و پدیده‌ها وقتی قابل فهم می‌شوند که در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر در قالب گفتمانی خاص قرار گیرند. هیچ چیزی به خودی خود دارای هویت نیست بلکه هویتش را از گفتمانی که در آن قرار گرفته است کسب می‌کند. همان طور که هوارث می‌نویسد:

"برداشتی که لاکلا و موف از گفتمان دارند، مؤید شخصیت رابطه‌ای^۱ هویت است. معنای اجتماعی کلمات، گفتارها، اعمال و نهادها را با توجه به بافت کلی‌ای که این‌ها خود بخشی از آن هستند می‌توان فهمید. هر معنایی را تنها با توجه به عمل کلی‌ای که در حال وقوع است و هر عملی را با توجه به گفتمان خاصی که آن عمل در آن قرار دارد، باید شناخت." (هوارث، ۱۳۷۷، ص ۱۶۲).

بر این اساس نوعی نسبی‌گرایی در این نظریه وجود دارد و هیچ چیز بنیادینی وجود ندارد که به سایر پدیده‌ها معنا و هویت ببخشد؛ بلکه هویت هر چیز در شبکه هویت‌های دیگری که با هم مفصل بندی^۲ شده‌اند، کسب می‌گردد. عناصر متفاوتی که جدا از هم شاید بی‌مفهوم باشند وقتی در کنار هم در قالب یک گفتمان گرد می‌آیند هویت نوینی را کسب می‌کنند. ربط این عناصر به یکدیگر، از طریق مفصل بندی میسر می‌شود.

سوسور رابطه‌ی یک نشانه و جهان خارج را به صورت مثلثی تصویر می‌کند که یک ضلع آن را مصداق و دو ضلع دیگر آن را دال^۳ و مدلول^۴ تشکیل می‌دهند. سوسور نشانه را تنها متشکل از دال و مدلول می‌داند و ارتباط آن را با جهان خارج قطع می‌کند. از نظر او رابطه‌ی بین دال و مدلول ثابت است. ثابت بودن این رابطه منجر به این نتیجه می‌شود که معنای مفاهیم و واژگان همواره ثابت باشد. اما، وجود مفاهیم و واژه‌هایی چون دموکراسی و عدالت - با معنای بسیار متفاوت و گاه متناقض - نشان دهنده‌ی آن است که بر خلاف دیدگاه سوسور، رابطه‌ی بین دال و مدلول رابطه‌ای ثابت نیست. لاکلا و موف با اتخاذ دیدگاه‌های پس‌اساخت‌گرایانه که امکان جدا شدن دال از مدلول را فراهم می‌آورد، جا را برای ابهام و چندگانگی معنایی بالاخص در حوزه علوم اجتماعی - باز می‌گذارند. تفاوت نظریه ایشان با سوسور در دو چیز است: اول آن که نظام‌های ارتباطی به شکل خالص پدیده زبانی نیستند بلکه با روابط اجتماعی نیز پیوند خورده‌اند، و دوم و مهم تر آن که لاکلا و موف انسداد مدل زبانی که همه "عناصر" را به "وقته" های داخلی یک سیستم تقلیل می‌دهد، را به چالش می‌کشند (همان، ۱۰۲-۱۰۳).

در این جا توضیح این نظریه را با تطبیق مفاهیم اصلی آن بر برخی مثال‌های سیاسی پی می‌گیریم:

۱. **گفتمان**^۵: کلیت ساختار دهی شده که از عمل مفصل بندی حاصل می‌شود، گفتمان نام دارد. گفتمان‌ها در واقع منظومه‌های معنایی هستند که در آنها نشانه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند

^۱. relational
^۲. articulation
^۳. signifier
^۴. signified
^۵. discourse

هویت و معنا می یابند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما از واقعیت و جهان را شکل می دهند. بنابراین معنا و فهم انسان همواره گفتمانی، و لذا نسبی است (هوارث^۶، ۲۰۰۰، ۱۰۱-۱۰۲).

لاکلا و موف به جای مطرح کردن بحث عین و ذهن و تمایز میان بازنمایی‌های ذهنی و فعالیت‌های عملی (که توسط مارکسیست‌ها در تعریف ایدئولوژی به کار می‌رفت)، موضوعات و رفتارها را گفتمانی می‌دانند. پس برای این که اشیاء و فعالیت‌ها قابل فهم باشند، باید به عنوان جزئی از یک چارچوب گسترده تر مورد تحلیل قرار گیرند.

۲. **مفصل بندی**^۶: همان گونه که هوارث معتقد است: "مفصل بندی به گردآوری عناصر مختلف و ترکیب آنها در هویتی نو" می‌پردازد (هوارث، ۱۳۷۷، ۱۶۳). به بیان دیگر، هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، مفصل بندی نامیده می‌شود. معنای بعضی از نشانه‌ها به واسطه‌ی مفصل بندی گاه آنچنان رایج و مرسوم می‌شود که از نظرمان کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. از دیدگاه لاکلا و موف تعریف مفصل بندی و گفتمان به هم وابسته اند: "ما هر عملی را که منجر به برقراری رابطه‌ای بین عناصر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه‌ی عمل مفصل‌بندی تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامیم. کلیت ساختمند حاصل از عمل مفصل بندی را گفتمان می‌نامیم. (لاکلا و موف، ۱۹۸۵، ۱۰۵).

معنای اجتماعی کلمات، کلام‌ها، کنش‌ها و نهادها همگی در ارتباط با زمینه کلی‌ای که شامل جزئیات هستند، درک می‌شود. یک عمل خاص (مانند رأی دادن) وقتی قابل فهم است که مفصل بندی آن با نظامی متشکل از قواعد، رویه‌ها و نهادهای مربوطه (مثلاً در دموکراسی) کشف شود.

۳. **هژمونی**^۷: تاریخچه مفهوم هژمونی، گسترش حوزه سیاست را در سنت مارکسیستی نشان می‌دهد. این مفهوم توسط گرامشی به عنوان یک فرآیند سیاسی که عناصر مختلف را مفصل بندی می‌کند و هویت‌ها را شکل می‌دهد، وارد اندیشه مارکسیستی شد. بدین ترتیب اتحاد و انسجام طبقات و سوژه‌های طبقاتی در مارکسیسم به مجموعه‌ای از موقعیت‌های متزلزل ولی به هم پیوسته تجزیه شد که از طریق فرآیند هژمونی منسجم می‌شدند. در واقع هویت‌های فردی و جمعی و انسجام طبقاتی محصول هژمونی بود، و نه پیامد قوانین عینی و ضروری حوزه اقتصاد. فرکلاف هژمونی را سلطه یکی از طبقات اقتصادی بر کل جامعه در اتحاد با دیگر نیروهای اجتماعی به عنوان یک جبهه - که البته تعادلی ناپایدار دارد- تعریف می‌کند (فرکلاف^۷، ۱۳۷۹، ۱۰۱).

لاکلا و موف از طریق بسط این مفهوم به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل بندی در درون یک صورت بندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرآیند هژمونی و صورت بندی‌های هژمونیک موقتی اند، و لذا هیچ گاه به تثبیت نهایی نمی‌رسیم. بنابراین تأکیدی که مارکسیسم بر کارگران به عنوان کارگزاران سوسیالیسم می‌گذاشت، در منطق هژمونی رنگ می‌بازد. هیچ ارتباط ضروری میان سوسیالیسم و موقعیت کارگزاران اجتماعی در روابط تولید وجود ندارد و این ارتباط تنها از طریق مفصل بندی‌های هژمونیک بیرونی ایجاد می‌شود.

رفتارهای استیلاجویانه یا هژمونیک در فرآیندهای سیاسی، رفتارهای محوری محسوب می‌شوند و فرآیندهای سیاسی هم به نوبه خود برای شکل‌گیری، کارکرد و انحلال گفتمان‌ها اهمیت حیاتی دارند. اگر (و زمانی که) یک پروژه یا نیروی سیاسی نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معانی را در یک صورت‌بندی خاص به دست آورد، استیلا حاصل می‌شود. رفتار استیلاجویانه اغلب شامل به کارگیری قدرت است،

^۶ articulation

زیرا طی آن يك پروژه سياسي مي‌كوشد تا خواسته خود را بر ديگران تحميل نمايد (همان، ۲۰۸ - ۲۰۹).

آنتونیو گرامشی دریافت که تنها با ایدئولوژی‌هایی که ریشه در اقتصاد دارند نمی‌توان وضعیت طبقه حاکم را توضیح داد. از این رو، مفهوم هژمونی را برای تبیین فرآیندهای روبنایی‌ای که در خلق آگاهی مردم نقش دارند به کار برد. وی ارتقای منافع و مفصل بندی نیروهای اجتماعی مختلف در يك بلوک تاریخی جدید را هژمونی می‌نامید. او با به کارگیری مفهوم هژمونی رابطه‌ای دیالکتیکی بین زیربنا و روبنا ایجاد کرد. اما لاکلا و موف این دو لایه را در هم ادغام کردند و اصالت را به فرآیندهای گفتمانی و سیاسی دادند. از نظر آن‌ها، این مفصل‌بندی‌های سیاسی هستند که هویتها و منافع را تعیین می‌کنند و نیروهای اجتماعی را منسجم می‌سازند و آگاهی فردی و اجتماعی را شکل می‌دهند.

به طور کلی در نظریه لاکلا، هژمونی در سه سطح مطرح شده است. در آثار اولیه وی، طبقات اجتماعی بنیادین، اعمال هژمونیک دارند و هدفشان تغییر شیوه تولید در جهت منافع خود است. لاکلا در آثار بعدی خود تلاش پروژه‌های سیاسی برای تثبیت گفتمان‌های محدود و معین را اعمال هژمونیک می‌نامد در این جا این اعمال دو شرط دارند. اول وجود خصومت و نیروهای متخاصم و دوم بی‌ثباتی مرزهایی که این نیروها را متمایز می‌کند (هوارث، ۲۰۰۰، ۱۱۰). هدف اعمال هژمونیک ایجاد یا تثبیت نظام معنایی یا صورت بندی هژمونیک است. این صورت بندی‌ها اغلب در اطراف یک دال مرکزی سازمان یافته اند (مثل دولت قوی در گفتمان تاجریسم). در آثار متأخر، لاکلا تمام پروژه‌های هژمونیک و ساختارهای اجتماعی را تصادفی می‌بیند به طوری که همواره در معرض تهدید از سوی سوژه‌ها و گفتمانهای غیر قرار دارند (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲، ۴۸).

۴. قابلیت دسترسی^۸ و اعتبار^۹:

لاکلا این دو مفهوم را برای توضیح چگونگی موفقیت گفتمانها به کار می‌گیرد. ویژگی در دسترس بودن با نیازی که به معنا بخشی به دالهای شناور وجود دارد تعریف می‌شود. دال‌های شناور^۱، نشانه‌هایی هستند که گفتمانهای مختلف تلاش می‌کنند تا به آنها به شیوه‌ی خاص خود معنا ببخشند (همان، ۲۸). وجود فزاینده دالهای شناوری که فاقد معنای مشخصی هستند به سردرگمی و ابهام می‌انجامد و در این شرایط گفتمانهایی که بتوانند با جذب این دالها به ابهام و خلا معنایی موجود پایان بخشند در دسترس عوامل اجتماعی قرار می‌گیرند و امکان هژمونیک شدن آنها فراهم می‌شود.

لاکلا به وسیله مفهوم "قابلیت دسترسی" تبیین می‌کند که چگونه در طول بحرانها، بعضی گفتمانها نسبت به دیگران با استقبال و موفقیت بیشتری روبرو می‌شوند. اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به طوری که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد، مفهوم «قابلیت دسترسی» کمک می‌کند تا پیروزی گفتمان خاصی تضمین پیدا کند (لاکلا: ۱۹۹۰، ۶۶). به اعتقاد بابی سعید امکان پیروزی يك گفتمان، به علت ویژگی‌های ذاتی آن نیست؛ بلکه صرفاً به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته به نظر می‌رسد (بابی سعید: ۱۳۷۹، ۸۷).

لاکلا برای عملیاتی کردن مفهوم فوق، مثال تاریخی مناسبی می‌زند. بحران و بی‌قراری آلمان در دهه ۱۹۲۰ بسیار شدید بود و تأثیرات مخربی بر همه طبقات اجتماعی به خصوص طبقه متوسط بر جای

^۲ hegemony

^۸ availability

^۹ credibility

گذاشت، و لذا يك بی قراری عمومی و بحران فراگیریه وجود آورد. در این شرایط گفتمان ناسیونال سوسیالیسم به عنوان يك پاسخ ممکن به بحران ظهور کرد، و اصول و مبنایی برای فهم و توجیه موقعیت موجود ارائه نمود و خلا معنایی موجود را پر کرد. به نظر لاکلا این گفتمان چیزی نبود که ضرورتاً از دل بحران ظهور کند. گفتمان نازیسم به این دلیل موفق شد که تنها گفتمانی بود که در آن شرایط به مشکلاتی که طبقه متوسط با آن روبرو بود پاسخی مناسب عرضه می کرد، و اصولی را برای تبیین و فهم شرایط آشفته اجتماعی ارائه می داد. در واقع، این گفتمان نظمی را در شرایط بی نظمی معرفی می کرد. بنابراین پیروزی این گفتمان محصول قابلیت دسترسی آن است، یعنی در دسترس بودن در زمینه و موقعیتی که هیچ گفتمان دیگری خود را به عنوان جایگزین واقعی هژمونیک نشان نداده بود (لاکلا، ۱۹۹۰، ۶۶). دلیل این امر آن است که هیچ مقیاس مشترکی میان محتوای بی قراری های موجود و اسطوره ای که آن را بازنمایی می کند وجود ندارد، و در این صورت صرف این واقعیت که این گفتمان خود را به عنوان نوع آرمانی و نماینده کمال جلوه می دهد کافی است تا پذیرش آن را تضمین کند. این گفتمان جدید را بخش های متعدد جامعه می پذیرند نه به این دلیل که محتوایش را دوست دارند، بلکه چون که این گفتمان نظمی است که جایگزین مناسبی برای بحران و بی نظمی عمومی تلقی می شود.

البته پذیرش يك گفتمان شرط دیگری نیز دارد و آن قابلیت اعتبار است. یعنی اصول پیشنهادی گفتمان نباید با اصول اساسی آن گروه اجتماعی ناسازگار باشد. هرچه سازمان گروه بحرانی تر و بی قرارتتر باشد اصول اساسی آن بیشتر پراکنده و شکسته شده است. بنابراین اگر اصولی بر جای مانده باشد که گروه را منسجم و متمایز سازد، گفتمان ها نمی توانند با آن ها از در ستیز در آیند (همان).

۵. عناصر^{۱۱} و **وقته ها**^{۱۲} : عناصر نشانه هایی هستند که معنای آن ها تثبیت نشده اند، و گفتمان های مختلف سعی در معنادهی به آن ها را دارند. عناصر دال های شناوری هستند که هنوز در قالب يك گفتمان قرار نگرفته اند. برعکس، وقته ها عبارتند از موقعیت ها و عناصری که در درون يك گفتمان مفصل بندی شده اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته اند. عناصری که قبلاً در حوزه گفتمانگی^{۱۳} وجود داشتند، به تدریج به درون گفتمان جذب و در واقع به وقته تبدیل می شود. معنای و هویت ها همواره نسبی اند و امکان تغییر آنها بر حسب تغییر گفتمان وجود دارد. هیچ گاه معنا کاملاً تثبیت نمی شود. لاکلا و موف جایگاههای تفاوت^{۱۴} را، زمانی که در درون يك گفتمان مفصل بندی شده باشند، وقته ؛ و بالعکس، هر تفاوتی^{۱۵} را که از نظر گفتمانی مفصل بندی شده نیست، عنصر می نامند (لاکلا و موف: ۱۹۸۵، ۱۰۵). به دیگر بیان، نشانه هایی که حول دال مرکزی مفصل بندی می شوند، وقته نام دارند. وقته ها قبل از آن که در يك گفتمان مفصل بندی شوند، در حوزه گفتمانگی قرار دارند و عنصر نامیده می شوند.

۶- زنجیره هم ارزی و تفاوت^{۱۶}

^{۱۰} floating signifiers

^{۱۱} elements

^{۱۲} moments

^{۱۳} field of discursivity

^{۱۴} differential positions

^{۱۵} difference

^{۱۶} equivalence and difference

در عمل مفصل بندی^{۱۷} دال های اصلی با یکدیگر در زنجیره هم ارزی ترکیب می شوند. این دال ها نشانه هایی بی محتوایند^{۱۸} یعنی به خودی خود بی معنایند تا این که از طریق زنجیره هم ارزی با سایر نشانه هایی که آن ها را از معنا پر می کنند^{۱۹} ترکیب می شوند و در مقابل هویت های منفی دیگری قرار می گیرند که به نظر می رسد تهدیدکننده آنها باشند. مثلاً لیبرال دموکراسی از طریق ترکیب با نشانه های دیگری چون انتخابات آزاد، آزادی بیان و پارلمان معنا یافته است. گفتمان ها از طریق زنجیره هم ارزی تفاوت ها را می پوشانند. در این نظریه جامعه^{۲۰} ذاتاً متکثر است و زنجیره هم ارزی این تکثر و تفاوتها را پوشش می دهد و به آنها نظم و انسجام می بخشد. در هم ارزی، عناصر، خصلت های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می کند^{۲۱} منحل می شوند. مثلاً در واکنش به نژادپرستی سفیدپوستان^{۲۲} تمام افراد غیرسفید چه هندی تبار و چه آسیایی و چه آفریقایی در زنجیره هم ارزی گفتمان سیاه قرار می گیرند و تفاوت های اصلی آن ها با یکدیگر به وادی فراموشی سپرده می شود. اما هیچ گاه هم ارزی نمی تواند به حذف کامل تفاوت ها بینجامد^{۲۳} چرا که همواره امکان ظهور تفاوت و تکثر خروج عناصر از زنجیره هم ارزی وجود دارد. منطق هم ارزی منطق^{۲۴} ساده سازی فضای سیاسی است. در مقابل، منطق تفاوت به خصلت متکثر جامعه اشاره دارد و در این جا است که مفهوم "خصومت" و "غیر" برجسته می شود. زنجیره هم ارزی در تقابل با خصم و غیر ایجاد می شود. منطق تفاوت به تمایزات و مرزهای موجود میان نیروهای موجود تأکید می کند و منطق هم ارزی می کوشد از طریق مفصل بندی بخشی از این نیروها، تمایزات آنها را کاهش داده و آنان را از طریق جذب عناصر شناور و تبدیل آن ها به وقته^{۲۵} در مقابل يك غير منسجم نماید. بنابراین منطق هم ارزی شرط وجود هر صورت بندی است (همان^{۲۶} ۱۲۷-۱۳۴).

۷- **انسداد یا توقف**^{۱۷}: انسداد یعنی تعطیل موقت در هویت بخشی به نشانه ها و تثبیت موقت معنای يك نشانه در يك گفتمان، که البته هیچ گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی می باشد. انسداد یعنی توقف موقت در روند بی ثباتی معانی. گفتمان در حالت ثبات، این تصور را به وجود می آورد که دال های شناور در يك وقته ثبات پیدا کرده اند. اگر بخواهیم بین انسداد با نقش عنصر و وقته در یک گفتمان ارتباط برقرار کنیم، می توانیم بگوییم: "يك گفتمان تلاشی است برای تبدیل عناصر به وقته ها از طریق تقلیل چندگانگی معنایی آنها به يك معنای کاملاً تثبیت شده" (فیلیپس و یورگنسن، ۲۰۰۲، ۲۸). در این حالت نوعی انسداد در معنای نشانه حاصل

^{۱۷} closure

می‌شود و مانع از نوسانات معنایی آنها می‌شود. اما این انسداد دائمی نیست. در واقع "انتقال از حالت عنصر به وقته هیچ گاه به شکل کامل صورت نمی‌گیرد" (لاکلا و موف، ۱۹۸۵، ۱۱۰).

۸. **دال مرکزی**^۱: این مفهوم را لاکلا و موف از لاکان وام گرفته اند. دال مرکزی نشانه ای است که سایر نشانه‌ها حول آن نظم می‌گیرند. هسته مرکزی منظومه گفتمانی را دال مرکزی تشکیل می‌دهد. نیروی جاذبه این هسته سایر نشانه‌ها را به خود جذب می‌کند و سامان می‌دهد. مفاهیمی که در يك گفتمان مفصل بندی می‌شوند، حول يك مفهوم یا دال مرکزی شکل پیدا می‌کنند. دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه به حالت انجماد درآمده است، ولی دال شناور به حالتی دلالت می‌کند که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا شناور و معلق است.

۹- **حوزه گفتمانی**^۲: حوزه گفتمانی عبارت است از محفظه ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص که توسط آن طرد شده اند، و از طرف دیگر مواد خامی برای مفصل بندی های جدید مهیا می‌کنند.

از آن جا که هویت‌ها نسبی و ارتباطی اند، هیچ هویت ثابتی (مثلا به عنوان کارگر) وجود ندارد؛ بلکه این مفصل بندی های تضادفی و هژمونیک است که مثلا فرد را کارگر، شهروند، سرباز یا زن جلوه می‌دهد. بنابراین طبقه ای به نام کارگر خارج از گفتمان سوسیالیستی وجود ندارد. یکی از مفروضات این نظریه این است که جهان، پراکنده و پیچیده است و تنها از گذر مقوله بندی های گفتمانی ما درک می‌شود. البته باید توجه داشت که در این نظریه واقعیت بیرونی نسبی نیست، اما فهم از واقعیت همواره نسبی است و همچنین خارج از گفتمان‌ها هیچ قوانین عینی و ضروری وجود ندارد. جهت گیری تحول تاریخ نیز روشن نیست و همه چیز به مفصل بندی های امکانی و تضادفی که مواد خام آن از حوزه گفتمانی اخذ می‌شوند، بستگی دارد.

۱۰- **از جا شدگی**^۳: هویت‌ها و گفتمان‌ها به دلیل وجود خصومت و وابستگی به غیر^۴ متزلزلند. غیر هم شرایط امکان و ایجاد هویت را فراهم می‌آورد و هم آن را تهدید می‌کند و در معرض نابودی قرار می‌دهد. از جا شدگی‌ها حوادثی هستند که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در جامعه اند. آن‌ها حوادثی هستند که نمی‌توانند توسط يك نظم گفتمانی موجود نمادپردازی شوند، و لذا می‌کوشند آن را متلاشی کنند. از جا شدگی، تمایل به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود دارد و جامعه را به بحران هدایت می‌کند. آن‌ها در دنیای جدید تأثیری دوسویه دارند: از يك سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند از سوی دیگر مبنایی هستند که هویت‌های جدید براساس آنها شکل می‌گیرند. پیامدهای از جا شدگی عبارتند از: موقتی بودن^۵ امکان^۶ و آزادی^۷ یا فقدان ساختار عینیت یافته (لاکلا ۱۹۹۰، ۴۱-۴۳).

^۱ nodal point

^۲ field of discursivity

^۳ dislocation

^۴ other

^۵ Temporality

^۶ Possibility

^۷ Freedom.

از جا شدگی به امکانی بودن و تصادفی بودن صورت بندی های اجتماعی و تغییراتی که جهت آنها از پیش تعیین نشده است اشاره دارد. بنابراین از جا شدگی هرچند متضمن نوعی تغییر است اما تغییری که جهت آن از پیش مشخص نیست. در ارسطو حرکت از قوه به فعل و ماده به صورت مطرح است، اما این جا هیچ غایتی نیست که تغییر را هدایت کند و تصادفی و امکانی بودن در حد نهایی خود است. به عبارت دیگر ساختار از جاشده یا بی قرار نمی تواند اصولی را برای تحول خود فراهم کند، بلکه فقط امکان مفصل بندی ها و تغییرات جدید را فراهم می سازد.

همچنین از جا شدگی به معنای وجود آزادی است (لاکلا، ۱۹۹۰، ص ۶۰). هرچه تعیین کنندگی و جبر ساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر است. ساختار از جا شده 'هیچ گاه نمی تواند خود را به طور کامل بر فرد تحمیل کند و همواره برای مقاومت و مفصل بندی های جدید راه هایی وجود دارد. لاکلا بحران ها و معضلات جامعه معاصر را با این مفهوم توضیح می دهد. کالایی شدن، بوروکراسی، جهانی شدن و ... همه و همه با کلید واژه از جا شدگی تبیین می شوند. از جاشدگی امکان ظهور سوژه ها و مفصل بندی های جدید را فراهم می کند چرا که در شرایط بی قرار و ازجاشدگی گفتمانها و ساختارها سوژه ها امکان عاملیت را به دست می آورند. همچنین از جاشدگی به معنای موقتی بودن گفتمان ها و عینیت های اجتماعی است. بنابراین همواره ویژگی از جا شدگی وجود خواهد داشت، زیرا که هیچ گاه گفتمان کاملاً تثبیت نمی شود.

اگر از جا شدگی ها محدودیت هایی چون کالایی شدن روابط زندگی و بوروکراسی را تحمیل می کنند، اما امکاناتی نیز ایجاد می کنند که می توان با استفاده از آنها تغییراتی را به وجود آورد. برای مثال بوروکراسی خود زمینه گسترش آگاهی و تصمیمات مبتنی بر مذاکره و نهایتاً دموکراسی را فراهم می آورد. بنابراین لاکلا تصویر بدبینانه مکتب فرانکفورت از وضعیت جامعه معاصر و ناامیدی آنها را نقد می کند زیرا که عدم تثبیت ساختارها و وجود بی قراری ها و بحران ها همواره فرصت هایی را در اختیار فرد قرار می دهد. همان گونه که جهانی که توسط سرمایه داری شکسته شد، جهانی به شدت محدود و سرشار از روابط قدرت بود؛ می توان امیدوار بود که جهان فردا نیز بهتر از امروز باشد. به هر حال از جا شدگی هایی که حاصل پدیده هایی چون بوروکراسی و کالایی شدن است، مقاومت هایی ایجاد می کند و کنشگران اجتماعی جدیدی را به عرصه تاریخی وارد می سازد، و این کنشگران می توانند اشکال اجتماعی خاص خود را خلق کنند (همان، ۵۲).

از جا شدگی زمانی اتفاق می افتد که گفتمانها شروع به واگرایی می کنند. واگرایی گفتمان ها زمانی اتفاق می افتد که آشوب اجتماعی یا اقتصادی فراگیری حاصل می شود و یا چنین آشوبهایی موجب می شوند تا سوژه ها احساس بحران هویت نمایند. در چنین شرایطی سوژه ها تلاش می نمایند تا از طریق مفصل بندی و تعیین هویت با گفتمانهای بدیل، هویتها و معانی اجتماعی خود را بازسازی نمایند (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ۲۰۷-۲۰۸).

به نظر لاکلا برای تبیین شرایط جدید و فهم نزاع های اجتماعی و بحران های معاصر، باید دو دسته از نظریات را کنار گذاشت: دسته اول نظریاتی که بازار آزاد را دارای مکانیسم مستقل و خودجوش می بیند که با منطق درونی خاص خود عمل می کند و دسته دوم نظریاتی که بر سوسیالیسم به عنوان یک جامعه برنامه ریزی شده و بدون مکانیسم بازار تأکید می کنند. این دو دسته از نظریه ها چون یک نظام بسته و خود تحول بخش را تصور می کنند نمی توانند تحلیلی از جامعه معاصر ارائه دهند. به نظر وی ساختارهای از جا شده جامعه معاصر فاقد یک مرکز قدرت هستند. فقدان مرکزیت، ریشه در ویژگی گفتمانی ساختار اجتماعی و حضور مداوم غیر دارد. مراکز متعدد قدرت در جامعه معاصر می توانند شکل بگیرند، چون هرچه بی قراری بیشتر باشد قدرت میل به پراکندگی بیشتر دارد. بنابراین پی درپی

گفتمان‌ها در اطراف يك دال مرکزی ایجاد می‌شوند و سپس رو به افول و زوال می‌روند. ساختارهای از جا شده و متزلزل هیچ‌گاه نمی‌توانند نظام‌های سیاسی دیرپا و ثابتی داشته باشند. در واقع هرچه ساختار بی‌قرارتر باشد نظام سیاسی برخاسته از آن دچار تزلزل و بی‌قراری بیشتری است. بنابراین مفهوم بحران در مارکسیسم‌های جای خود را به مفهوم از جا شدگی می‌دهد. اما برخلاف مفهوم بحران هیچ‌جهت‌گیری و قانونمندی در ذات بی‌قراری نهفته نیست، هر از جا شدگی فقط زمینه ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند و افول ساخت عینیت یافته را نشان می‌دهد.

۱۱- **مشروط و محتمل بودن**^۱ : این مفهوم کلیدی برای لاکلا و موف که ریشه در مفهوم صدفه و عرض در فلسفه ارسطو دارد، در مقابل هرگونه تصور ذاتی و ضروری در حوزه اجتماع قرار می‌گیرد. در فلسفه ارسطویی مفهوم تصادف یا صدفه^۲ در زمانی به کار می‌رفت که امکان استناد به يك علت معین وجود نداشته باشد (لاکلا، ۱۹۹۰، ۴-۵). در فلسفه مسیحی مفهوم امکان با تصادف همراه شد. ممکن، وجودی بود که شرایط وجودش در بیرون تعیین می‌شد، چون وجودش وابسته به غیر بود. لاکلا این مفهوم را در هر دو بعد خود به کار می‌گیرد: از يك سو امکان یعنی فقدان قانون‌های عینی تحول تاریخی و نفی ضرورت و در واقع تصادفی دیدن پدیده‌های تاریخی که ناشی از مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند، و از سوی دیگر امکان به بیرونی بودن شرایط وجود هر ماهیت اشاره دارد. وجود و هویت يك ماهیت ناشی از بیرون است. این بیرون^۳ یا غیر^۴ نقش اصلی را در هویت بخشی و فعلیت گفتمان‌ها ایفا می‌کند. هیچ‌گفتمانی بدون غیریت‌سازی ایجاد نمی‌شود.

۱۲- **ضدیت یا خصومت**^۵ : ایجاد و تجربه ضدیت‌های اجتماعی، امری محوری برای نظریه گفتمان در سه جنبه می‌باشد. نخست این که ایجاد يك رابطه خصمانه که اغلب منجر به تولید يك «دشمن» یا «دیگری» می‌شود، برای تأسیس مرزهای سیاسی امری حیاتی به نظر می‌رسد. دوم آن که شکل‌گیری روابط خصمانه و تثبیت مرزهای سیاسی امری محوری برای تثبیت بخشی از هویت صورت‌بندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی است، و سوم این که تجربه ضدیت نمونه‌ای است که از جا شدگی هویت را نشان می‌دهد. بر اساس نظریه گفتمان کسب يك نوع هویت کامل و مثبت توسط کارگزاران و گروه‌ها امری غیر ممکن است. از آن جایی که نظریه گفتمان با جوهرگرایی و ذات‌گرایی سازگاری ندارد، حضور «دیگری» است که می‌تواند در شکل دادن به هویت مؤثر افتد. لاکلا و موف این مسأله را «منطق تفاوت» نامیده‌اند، و اساس آن را بر جداسازی^۶ خشونت‌آمیز نیروهای مبتنی می‌دانند که در مقابل تلاش‌های الحاق^۷ مقاومت می‌کنند.

اهمیت مفهوم خصومت یا ضدیت در آن است که هر چیز در ارتباط با غیر هویت می‌یابد؛ چرا که اشیاء دارای ذات و هویت ثابتی نیستند و تنها در ارتباط با دیگری و ضدیتی که با آن برقرار می‌کنند، هویت

^۱ contingency

^۲ accident

^۳ outside

^۴ other

^۵ antagonism

^۶ exclusion

^۷ incorporation

می یابند. البته این مفهوم با مفهوم تضاد هگلی و مارکسیستی متفاوت است. نزاع طبقاتی مارکس دارای يك جهت گیری از پیش تعیین شده و قوانین ضروری است، اما خصومت در این جا فاقد هرگونه قانون ضروری و جهت گیری از پیش تعیین شده است. تضاد در مارکسیسم در درون نظام روی می دهد و به فروپاشی آن منجر می شود، اما خصومت امری بیرونی است و باعث شکل گیری و انسجام گفتمان و نیز تهدید آن می شود. خصومت به رابطه يك پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که این بیرون نقش اساسی در هویت بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می کند.

مفهوم خصومت نقش اساسی در اندیشه لاکلا بازی می کند، همچنان که مفهوم تضاد در مارکسیسم مفهومی اساسی تلقی می شود. با این وجود، خصومت در این جا به امکانی بودن نهایی پدیده ها و گفتمان ها اشاره دارد، و نه به قوانین عینی و ضروری. اگر خصومت همواره وجود يك گفتمان را تهدید می کند و همواره آن را در معرض فروپاشی قرار می دهد پس همه گفتمان ها خصلتی امکانی و موقتی دارند و هیچ گاه تثبیت نمی شوند (لاکلا، ۲۷، ۱۹۹۰-۲۸). بنابراین شرایط وجودی يك گفتمان وابسته به غیر است، و این غیر به همراه هویت هایی که ایجاد می کند يك کل تفكیک ناپذیر را تشکیل می دهند. لذا فاصله ای بین آن ها متصور نیست. لاکلا مفهوم بیرون (غیر) سازنده^۱ را برای توضیح ویژگی های غیریت به کار می برد و معتقد است خصومت از يك سو مانع شکل گیری کامل و یا تثبیت هویت يك پدیده و یا گفتمان می شود و از سوی دیگر نقشی اساسی در شکل گیری آن ایفا می کند. بنابراین خصومت عملکردی دوسویه دارد: از يك سو مانع عینیت و تثبیت گفتمان ها و هویت هاست، و از سوی دیگر سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است.

خصومت هر چند مانع ایجاد کامل هویت می شود و لذا آن را امکانی و تصادفی می سازد، اما از سوی دیگر نیروی متخاصم بخشی از شرایط وجودی هویت است. این خصومت و غیریت برخلاف اندیشه مارکس و هگل بیرونی است. به نظر مارکس شرایط وجودی سرمایه داری توسط خود آن فراهم شده است؛ اما درگفتمان لاکلا، شرایط وجودی سرمایه داری با توازن پیچیده ای از نیروهایی که بخشی از آنها اقتصادی اند (ولی سیاسی، نهادی، و ایدئولوژیکی نیز هستند) شکل می گیرد. عوامل بیرون از اقتصاد فقط در مراحل اولیه سرمایه داری حاضر نیستند، بلکه در تمام مراحل سرمایه داری حاضرند؛ و لذا نمی توان اقتصاد را دارای موضعی مستقل محسوب نمود. همچنین آن چه به نام سرمایه داری مشهور است، يك ماهیت ضروری و سازگار و منسجم نیست، بلکه متغیرهای تصادفی و تجربی مختلف و با شرایط تاریخی و جغرافیایی متفاوت در به وجود آمدن آن دخیل هستند. به سخن دیگر نه يك کاپیتالیسم خاص، بلکه روابط متفاوت کاپیتالیستی وجود دارد. بنابراین سرمایه داری يك گفتمان منسجم و عینیت یافته نیست. مفصل بندی های مختلف در شرایط خاص تاریخی و اجتماعی، گفتمان های سرمایه داری را به وجود می آورند که همواره با توجه به غیریت ها متحول می شوند.

همان گونه که اشاره شد در نظریه لاکلا و موف، هویت ثابت و دائمی و از پیش تعیین شده ای وجود ندارد، چرا که هویت ها در درون ساخت گفتمانی معنا پیدا می کنند. بنابراین هویت ها گفتمانی اند، و به عبارت بهتر موقعیت هایی هستند که در درون گفتمان ها به فرد یا گروه اعطا می شوند. معنای يك نشانه در درون يك گفتمان هیچ گاه تثبیت نمی شود و همواره احتمال رسوخ معنایی دیگر و گفتمانی دیگر وجود دارد، لذا هر هویت گفتمانی متزلزل و ناپایدار است. دلیل این تزلزل این است که هویت ها همواره در معرض نفی و طرد توسط غیر قرار دارند و هیچ گاه تثبیت نمی شوند. فرد به حسب موقعیت های مختلفی که گفتمان ها برای او ایجاد می کنند ممکن است، هویت های مختلف به خود بگیرد. بنابراین در مفهوم هویت باید به نسبی بودن و در معرض نفی قرار داشتن توجه کرد.

^۱ constitutive outside

در مجموع می توان گفت در مورد خصومت و دشمنی و مرزهای سیاسی، در آثار لاکلا تعریف دقیقی ارائه نشده است. به طور کلی لاکلا و موف در آثار اولیه خود فضای سیاست را خصمانه^۱ می دیدند، اما چون این تصور چندان با رادیکال دموکراسی سازگار نبود، در آثار بعدی خود رقابت^۲ در جوامع دموکراتیک را به عنوان سنگ بنای سیاست مطرح نمودند، و بدین ترتیب خصومت را به جوامع غیردموکراتیک محدود کردند. بنابراین غیریت سازی گفتمان ها لزوماً خصمانه و همراه با طرد و سرکوب نیست، و غیر می تواند به عنوان یک رقیب حضور داشته باشد و در عین حال به عنوان غیر و بیرون سازنده در ایجاد و شکل گیری هویت نقش ایفا کند. مزیت گفتمان رادیکال دموکراسی - همان گونه که خواهیم دید - در این است که غیریت و تکثر موجود در جامعه را در شکل رقابت حفظ می کند. باید توجه داشت از آن جا که عمل طرد و سرکوب کامل هیچ گاه ممکن نیست، همواره امکان بازگشت گفتمان های سرکوب شده و به حاشیه رانده شده وجود دارد و این بازگشت معمولاً با رادیکال شدن گفتمان مخالف همراه خواهد شد.

۱۱- فردیت^۳ عاملیت اجتماعی^۴ و سوژگی سیاسی^۵: لاکلا و موف دیدگاه آلتوسر را در این مورد که

هویت های سوژه ها به شکل گفتمانی ساخته شده اند می پذیرند، اما دلالت ضمنی دیدگاه او بر جبرگرایی را انکار می نمایند (یورگنسن و فیلیپس، ص ۱۶). ایشان قائل به تمایز میان موقعیت های فرد^۶ و فردیت سیاسی^۷ هستند. مفهوم موقعیت سوژه مربوط به اشکال متعددی است که توسط آن کارگزاران خودشان را در درون گفتمانها به عنوان کنشگران اجتماعی تصور می کنند و مفهوم فردیت سیاسی مربوط به زمانی است که کنشگران به شکل های بدیع عمل می نمایند یا به اتخاذ تصمیم می پردازند. زمانی که بی قراری گفتمانهای هویت بخش آشکار می شود، امکان ظهور سوژگی سیای فراهم می شود.

بنابراین در شرایط حضور هژمونیک گفتمانها انسانها در نقش ها و موقعیت هایی قرار می گیرند که گفتمان برای آنها فراهم کرده است لاکلا و موف به تبعیت از آلتوسر این ویژگی را موقعیت گذاری^۸ می نامند. اما در شرایط فروپاشی هژمونی گفتمانی امکان اتخاذ تصمیم بیرون از گفتمانها و در مورد آنها برای افراد فراهم شده و در این شرایط فرد به یک عامل اجتماعی و سوژه سیاسی تبدیل می شود. بنابراین در این نظریه شخصیت سوژه تکه تکه^۱ تصور می شود و نه یکپارچه؛ و لذا سوژه خود بنیاد و مستقل افسانه ای بیش نیست .

بنابراین لاکلا و موف خصلت ماقبل گفتمانی سوژه را نفی می کنند و نقش سازنده ای را که عقل گرایی و تجربه گرایی به افراد انسانی اعطا می کنند، نمی پذیرند. به نظر ایشان، سوژه عاقل، شفاف و خودآگاهی که منشأ روابط اجتماعی و سازنده نهادها و اشکال اجتماعی تلقی شود وجود ندارد. لذا در نفی سوژه خودمختار با نیچه، فروید و هایدگر همراهند. بنابراین لاکلا و موف، سوژه را به

^۱ antagonistic

^۲ adversary

^۳ subjectivity

^۴ social agency

^۵ political subjectivity

^۶ subject positions

^۷ political subjectivity

^۸ interpellation

موقعیت های سوژگی که گفتمان ها برای خود فراهم می کنند تقلیل می دهند، و از این طریق مفهوم سوژه خودمختار با هویت و منافع ثابت را طرد می نمایند.

لاکلا مفهوم سوژگی سیاسی را نیز برای تبیین شیوه هایی که افراد به عنوان عاملان اجتماعی عمل می کنند، استفاده می کند. وی از این طریق به مشکل دیرین ساختار - کارگزار در علوم اجتماعی پاسخ می دهد (همان، ۶۹). لاکلا می گوید به دلیل این که گفتمان ها و ساختارها هیچ گاه تثبیت نمی شوند و همواره نوعی تزلزل و بحران در آنها وجود دارد و به دلیل امکانی بودن و تصادفی بودن گفتمان هایی که ایجاد می کنند، می توانیم شاهد ظهور سوژه سیاسی باشیم. زمانی که يك گفتمان دچار تزلزل می شود و نمی تواند به عاملان اجتماعی هویت اعطا کند، امکان ظهور سوژه سیاسی فراهم می گردد. بنابراین ظهور سوژه پیامد امکانی بودن و عدم تثبیت کامل گفتمان ها و بحران هویت در شرایط تزلزل گفتمانی است. سوژه ها بر لبه های متزلزل ساختارهای گفتمانی ایجاد می شوند. در واقع زمانی که گفتمان مسلط دچار ضعف می شود زمینه ظهور سوژه و مفصل بندی های جدید فراهم می گردد (همان، ۶۰).

ظهور و سقوط گفتمان ها: از اسطوره ها تا تصورات اجتماعی

گفتمان ها یا به تعبیر لاکلا اسطوره های اجتماعی محصول بی قراری های ساختاری اند. اسطوره نوعی بازنمایی و تبیین شرایط بی قرار اجتماعی است و درصدد است تا پاسخی مناسب به بحران موجود ارائه کند. اسطوره ها به بازسازی آرمانی فضای اجتماعی می پردازند و از طریق مفصل بندی مجدد دال های متزلزل به دنبال ایجاد يك عینیت اجتماعی جدید می باشند. بنابراین شرایط عینی شده و جامعه شکل یافته خود يك اسطوره متجسم و متبلور است. زمانی که اسطوره ها در شرایط بحرانی در حال شکل گیری اند سوژه ها نیز ظهور می کنند اما لحظه تحقق اسطوره و گفتمان لحظه کسوف سوژه و انحلال آن در ساختار است، که در این صورت سوژه به موقعیت سوژه ای تقلیل می یابد. بنابراین سوژه در فضای اسطوره ای ظهور می کند و پس از عینیت یافتن گفتمان رو به افول می رود.

به نظر لاکلا، برای بازنمایی و تبیین يك فضای اجتماعی نیاز به ایجاد فضایی است که لزوماً وجهی استعاری و اسطوره ای دارد. بنابراین دو فضا وجود دارد: فضای بازنمایی شده و فضایی که بازنمایی می شود؛ و به سخن دیگر فضای اجتماعی موجود و فضای گفتمانی که به صورت آرمانی ساخته شده است. حوزه اسطوره ای که توسط سوژه ها ساخته می شود شکل منطقی مشابهی با ساختار موجود ندارد بلکه نقد و جایگزینی ساختار موجود است که ویژگی کارکرد اسطوره ای را تشکیل می دهد. به عبارت دیگر فضای اسطوره ای به عنوان جایگزین منطقی گفتمان ساختاری مسلط مطرح می شود (لاکلا، ۱۹۹۰، ۶۱). بنابراین برای این که اسطوره ای شکل بگیرد باید از سطح بی قراری ها و تقاضاهای موجود فراتر رود و شکلی استعاری به خود بگیرد. این نظریه ریشه در عدم امکان بازنمایی ناب واقعیت اجتماعی دارد. چون واقعیت اجتماعی پیچیده و متکثر است و آن را نمی توان بازنمایی کرد ناچار باید به استعاره و اسطوره ای پناه برد، که به هر حال با واقعیت فاصله دارد. به عبارت دیگر در جامعه تقاضاها و تنوعات زیادی وجود دارد و از آن جا که امکان بازنمایی همه آن ها توسط یک گفتمان ممکن نیست لزوماً باید از واقعیت یا همان تقاضاهای خاص فاصله گرفت و به استعاره پناه برد و خود را جهانشمول و عام نشان داد. اگر فضای اسطوره ای به تقاضایی خاص محدود گردد، امکان توسعه و فراگیر شدن آن از بین خواهد رفت. زمانی یک

گفتمان فراگیر می شود که عام و جهانشمول به نظر آید. انتقال از حوزه واقعی و جزئی به حوزه کلی و استعارگی تنها به دلیل دوگانگی فضای بازنمایی شونده و فضای اسطوره‌ای امکان‌پذیر شده است. بنابراین در جامعه همواره تقاضاها، منافع و بحران‌های متنوعی وجود دارد و هر فضایی که بخواهد این‌ها را بازنمایی کند ضرورتاً باید وجهی استعارگی^۱ به خود بگیرد، و اگر فقط برخی از تقاضاها را در بر گیرد با کاهش قدرت استعارگی خود روبرو شده، پذیرش و استقبال کمتری از آن به عمل می‌آید. از سوی دیگر تقاضاها و بی‌قراری‌ها خود نیز تحت تأثیر فضاهای اسطوره‌ای و افق‌های تصویری شکل می‌گیرند. بنابراین فضای اسطوره‌ای و گفتمانی که مدعی کمال است می‌کوشد تقاضاها و بی‌قراری‌ها را پوشش دهد و آنان را به نحو دلخواه سازماندهی نماید، ولی خود از بی‌قراری‌ها و بحران‌ها استنتاج نمی‌شود. به نظر لاکلا، میان تقاضاها و بی‌قراری‌های ساختار متزلزل و گفتمانی که هدف آن معرفی يك نظم جدید و مفصل‌بندی جدید است هیچ ارتباط منطقی وجود ندارد و نمی‌توان یکی را محصول دیگری معرفی کرد. فاصله واقعیت و اسطوره همواره وجود خواهد داشت و همین امر امکان ظهور گفتمانها واسطوره‌های جدید را میسر می‌سازد. لاکلا برای توضیح چگونگی تبدیل یک اسطوره به گفتمان مسلط ازدو مفهوم استفاده می‌کند. اولین مفهوم قابلیت دسترسی است، یعنی - همان گونه که قبلاً توضیح داده شد - در دسترس بودن در زمینه و موقعیتی که هیچ گفتمان دیگری خود را به‌عنوان جایگزین واقعی هژمونیک نشان نداده است. بنابراین صرف در دسترس بودن می‌تواند پیروزی يك گفتمان خاص را تضمین کند و آن را به افق تصویری جامعه تبدیل نماید. دلیل این امر این است که هیچ مقیاس مشترکی میان محتوای بی‌قراری‌های موجود و اسطوره‌ای که آن را بازنمایی می‌کند وجود ندارد و در این صورت صرف این واقعیت که این گفتمان خود را قادر به برقراری نظم جلوه می‌دهد کافی است تا پذیرش آن را تضمین کند. این گفتمان جدید را بخش‌های متعدد جامعه می‌پذیرند نه به این دلیل که محتوایش را دوست دارند، بلکه چون که این گفتمان نظمی است که جایگزین مناسبی برای بحران و بی‌نظمی عمومی تلقی می‌شود. به عبارت دیگر در شرایط بی‌نظمی نیاز به نظم است و محتوای واقعی این نظم دغدغه ثانویه است. بنابراین امکان هویت‌یابی با یک گفتمان سیاسی خاص بیش از آن که به خصوصیت‌ها یا محتوای واقعی آن مربوط باشد به توان آن در تضمین نظم و تداوم جامعه بستگی دارد. در واقع در زمان بی‌نظمی فرد یک فضای خالی و نوعی هویت احساس می‌کند. در این شرایط در وهله اول می‌خواهد این خلاء را پرشده ببیند و نسبت به محتوا تا حد زیادی بی‌تفاوت است. بنابراین محتوای گفتمان اهمیت ثانویه دارد و این توانایی آن در ایجاد نظم و ساماندهی جامعه است که افراد را جذب می‌کند.

لاکلا در آثار اخیرش برای توضیح روند استعارگی شدن از مفهوم دال‌های تهی^۲ استفاده می‌کند. این دال‌ها بیانگر چیزی هستند که غایب است. مثلاً در شرایط بی‌نظمی که هابز در وضع طبیعی تصور می‌کند، نظم دالی است که نشان از یک امر غایب دارد. دال‌های تهی بازنمایی وضع مطلوب و آرمانی را بر عهده دارند. پویایی جامعه و سیاست به تولید این دال‌ها وابسته است؛ زیرا که همواره نواقص را گوشزد می‌کنند (لاکلا، ۱۹۹۶، ۳۷). به هر حال به نظر می‌رسد همواره این بی‌قراری‌ها هستند که توسط این دال‌ها بازنمایی می‌شوند و تحول و تغییر را به همراه می‌آورند. مفهوم دیگری که به ظهور و سقوط گفتمان‌ها مربوط می‌شود، قابلیت اعتبار است. اصول پیشنهادی گفتمان نباید با اصول بنیادین جامعه ناسازگار باشد. اما هرچه سازمان جامعه یا گروه بحرانی‌تر و بی‌قرارتر باشد اصول اساسی آن بیشتر پراکنده و شکسته شده است. بنابراین اگر اصولی مانده باشد که گروه را منسجم و مشخص سازد، گفتمان‌ها نمی‌توانند با آنها از در ستیز در آیند (لاکلا، ۱۹۹۰، ۶۶).

^۱. metaphoric

^۲. empty signifiers

وجه استعاری و اسطوره ای گفتمان گرچه باعث تقویت آن و پذیرش عام آن می‌شود اما منبع ضعف آن نیز تلقی می‌گردد. اگر گفتمان نمایانگر کمال و آرمانی بی‌نقص است، باید به همه بحران‌ها و تقاضاهای اجتماعی پاسخ دهد؛ اما این کار عملاً هیچ‌گاه ممکن نیست. همان‌گونه که اشاره شد، امکان سامان دادن نهایی و کامل واقعیت وجود ندارد و لذا وقتی يك گفتمان مسلط می‌شود به اجبار از شکل استعاری خود فاصله می‌گیرد و به محتواهای عینی روی می‌آورد. در این صورت فقط بخشی از تقاضاها و بی‌قراری‌ها را سامان خواهد داد و لذا تعداد زیادی از تقاضاها و بی‌قراری‌ها خارج می‌شوند و قدرت استعاری گفتمان کاهش می‌یابد؛ پس ضعف‌ها و آسیب‌های آشکار می‌گردد و دیگر نمایانگر آرمانی بی‌نقص تلقی نخواهد شد. در واقع وقتی گفتمان مسلط نتواند خواسته‌های تمام بخش‌های جامعه را برآورده سازد، آن‌ها به تدریج از آن فاصله می‌گیرند. بنابراین گفتمان مسلط به تدریج رو به زوال می‌رود و فضا برای ظهور اسطوره‌های دیگری که مدعی کمالند فراهم می‌گردد. در طی این فرآیند، افق تصویری جامعه تغییر می‌کند و گفتمان دیگری بر اذهان جمعی مسلط می‌شود. برای مثال، دولت رفاهی يك اسطوره بود که برای بازسازی سرمایه‌داری بعد از رکود بزرگ ایجاد شد؛ و خود به دلیل بحران‌ها و بی‌قراری‌های بعدی به تدریج دچار ضعف و انحطاط گردید. بنابراین می‌توان مراحل زیرراد ظهور و سقوط گفتمانها تشخیص داد:

- ۱- گسترش بحران ارگانیک و تضعیف گفتمان مسلط سنتی،
- ۲- رقابت گروه‌های رقیب برای ارائه اسطوره ای جهت حل بحران: این اسطوره‌ها می‌کوشند تا هویت یابی‌ها را با انواع مناسب موقعیتهای سوژه ای عام سازماندهی کنند.
- ۳- برتری یک گفتمان بردیگران: ویژگی عام گرایانه و استعاری یک گفتمان، عامل این برتری است. در این حالت خصلت نفی و نقد گفتمان مسلط برجسته است و دشمنی با آن، عامل اتحاد و انسجام این گفتمان تلقی می‌گردد. به هر حال، درحالی که گزینه‌های دیگر بر خواسته‌های جزئی تأکید می‌کنند، گفتمان هژمونیک جنبه استعاری می‌گیرد و با تفسیر عام بحران، خود را به عنوان چارچوبی تعیین‌کننده و پاسخگو برای مجموعه ای روزافزون از تقاضاهای متنوع معرفی می‌کند. این گفتمان می‌کوشد جنبه‌های خاص گرایانه خود را به نفع بعد استعاری پنهان سازد و در این حالت ادعا می‌کند که قادر به بازسازی تمام حوزه اجتماعی است (لاکلا: ۱۹۷۷، ۱۰۳). این گفتمان، به تعبیر لاکلا، به تصور اجتماعی^۱ تبدیل می‌شود.
- ۴- ایجاد یک نظم اجتماعی نوین: در اوایل تسلط گفتمان جدید و در آغاز هویت یابی‌ها با موقعیتهای سوژه ای تغییر یافته، ممکن است شاهد نوعی بی‌نظمی باشیم؛ اما به تدریج نظم برقرار می‌شود و وضعیت جدید عادی و طبیعی به نظمی رسد (اسمیت: ۱۹۹۸ ص ۱۶۸).

به نظر لاکلا اسطوره‌ها برای زندگی ما ضروری‌اند. جامعه‌ای که اسطوره از آن خارج شده باشد، یا جامعه‌ای است کاملاً آرمانی و بسته شده که هیچ بحران و بی‌قراری در آن راه ندارد و مثل يك ماشین سالم کار می‌کند، و یا جامعه‌ای با بی‌قراری و بحران شدیدی است که هیچ فضایی برای بازنمایی باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر یا قبرستان است یا تیمارستان (لاکلا، ۱۹۹۰، ص ۶۸). به هر حال جامعه نیازمند اسطوره‌هاست و بحران‌ها و بی‌قراری‌های سرمایه‌داری موجود نیاز به اسطوره را تشدید می‌کند. لاکلا دو مفهوم امر سیاسی^۲ و فضا^۱ را در مقابل هم قرار می‌دهد. فضا شامل تصور کمال و گفتمانی است که ادعای پاسخ‌گویی به تمام مشکلات و حل تعارضات موجود دارد، و سیاست یعنی نزاع گفتمان‌ها برای پیروزی و اعمال قدرتی که به پیروزی یکی از آنها در عرصه اجتماعی منجر می‌شود. بنابراین، سیاست ظهور تعارضات و ریشه‌های سیاسی تسلط يك گفتمان است، و فضا وجه استعاری و کمال يك

^۱. social imagination

^۲. political

گفتمان. هر گفتمان بعد از پیروزی می‌کوشد تمام آثار سیاسی ظهورش را پاک کند. اما چون امکان تثبیت عرصه اجتماعی و یا به عبارت دیگر فضایی شدن و کامل شدن آن وجود ندارد، پیروزی گفتمان‌ها موقتی است.

اصولاً در این نظریه امکان رسیدن به مدینه آرمانی و همزیستی تمام تقاضاها و حل تمام بحران‌ها وجود ندارد. لاکلا نظریه افلاطون و هابز را از نظریاتی می‌داند که ماهیت سیاسی عمل اجتماعی را نادیده می‌گیرند. افلاطون درصدد ایجاد یک جامعه آرمانی و بی نزاع است و هابز از طریق سرکوب تنوعات و اختلافات و ایجاد یک قدرت سرکوبگر می‌خواهد مشکل بی‌قراری و بحران را حل کند. اما این هر دو راه به نتیجه نمی‌رسند. جامعه سیاسی جامعه‌ای ناکامل است که دائماً در حال بازسازی است و هیچ‌گاه به کمال نمی‌رسد. جامعه محصول تصمیم افراد است و این افراد خود ناکاملند. لذا چون عاملان و کارگزاران اجتماعی محدودند جامعه نیز محدود خواهد بود.

ویژگی های روابط اجتماعی

لاکلا برای روابط اجتماعی، ویژگی‌هایی زیر را بر می‌شمارد:

۱ - مشروط و محتمل بودن^۱ : همان گونه که قبلاً توضیح داده شد، محتمل بودن روابط اجتماعی به معنی نفی ضرورت و قطعیت و تعیین شدگی ساختارهاست. وجود خصومت^۱ همواره روابط اجتماعی را پیش بینی ناپذیر می‌سازد. بنابراین ساختارها و گفتمان‌ها نامتعیین هستند. تغییر در شرایط اجتماعی در هر بخش می‌تواند به ایجاد هویت جدیدی منجر شود. مثلاً اگر روابط اتحادیه‌های کارگری به دلیل یک سری تصمیمات سیاسی و اقتصادی با نظام سیاسی کاملاً تغییر کند^۱ شاهد ایجاد هویت جدیدی در مورد اتحادیه‌های کارگری خواهیم بود. چون هیچ گفتمان نام و هویت تثبیت شده‌ای موجود نیست و چون همواره خصومت و غیر، هویت‌ها و گفتمان‌ها را تهدید می‌کند^۱ لذا همه چیز در حوزه تصادف و امکان قرار می‌گیرد. بنابراین امکانی و تصادفی دیدن پدیده‌ها و گفتمان‌ها، ناشی از عدم تثبیت نهایی و وجود غیر است که همواره تغییراتی را در هویت‌های موجود ایجاد می‌کند. به همین دلیل جامعه طبیعتی باز و گشوده دارد^۱ و هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شود. یک مفصل بندی هژمونیک برای مدتی جامعه را به طور نسبی تثبیت می‌کند، اما همواره دوره‌هایی از بحران‌های ارگانیک وجود دارد که در آنها مفصل بندی‌های هژمونیک و یا به عبارت بهتر گفتمان‌های مسلط تضعیف شده، و در پی آن تعداد فرآیندهای از عناصر اجتماعی به دال‌های شناور تبدیل می‌شوند. هیچ نیروی اجتماعی نمی‌تواند برتری هژمونیک خود را کاملاً تثبیت کند و لذا همواره شکل‌گیری صورت بندی‌های اجتماعی، موقتی و در حال تحول است.

۲ - وحدت روابط اجتماعی و روابط قدرت: به نظر لاکلا قدرت با عینیت و سیاست مرتبط است. قدرت آن چیزی نیست که افراد در اختیار دارند و بر دیگران اعمال می‌کنند، بلکه چیزی است که جامعه را به وجود می‌آورد و جهان اجتماعی را می‌سازد و معنادار می‌کند. بنابراین قدرت تمام فرآیندها و نیروهایی را که جهان اجتماعی را می‌سازند و آن را برای ما معنادار می‌کنند، در بر می‌گیرد. دریدا در آثار خود به این نکته اشاره کرده است که ایجاد یک هویت به اخراج و طرد چیزی وابسته است. همان گونه که فوکو هم اشاره دارد، شکل‌گیری هر هویت و جامعه‌ای محصول روابط قدرت است. به این معنا که هر جامعه موجود و هر گفتمان تثبیت شده همراه با سرکوب و طرد غیر و سرکوب به معنای اخراج تمام جایگزین‌ها و احتمالات ممکن است. هر هویت با طرد احتمالات رقیب خود را تثبیت

^۱ space

^۲ contingency

می کند. برای این که يك معنا برای يك نشانه تثبیت شود، باید تمام معانی اجتماعی دیگر طرد شوند. به هر حال هرگونه تثبیت یا عینیت همراه با روابط قدرت صورت می گیرد. بدون قدرت هیچ تثبیت و عینیتی نیست.

قدرت برای لاکلا و موف همانند فوکو، شکل مویرگی دارد و در سراسر جامعه پراکنده است. همچنین قدرت پیش شرط هویت و عینیت است و با توجه به اینکه هر جامعه شکل گرفته ای تبلور عینی هژمونی گفتمانی مشخص است بدون قدرت جامعه یا گفتمان عینیت یافته وجود نخواهد داشت و حذف قدرت به پراکندگی و تجزیه جامعه می انجامد. لذا نمی توان جامعه ای فارغ از روابط قدرت و سلطه تصور کرد و بنابراین مفاهیمی چون رهایی اصولاً امکان پذیر نیستند. در این جا میزان نزدیک شدن آن ها به فوکو، و دور شدنشان از هابرماس و هرمنوتیک رهایی او آشکار می شود.

مفهوم قدرت در نظریه ي لاکلا و موفه بسیار شبیه مفهوم قدرت نزد فوکو است. قدرت چیزی نیست که در دست بعضی ها باشد و در دست بعضی ها نباشد. قدرت چیزی است که جامعه و آگاهی ما را تولید می کند. دانش، هویت و موقعیت فردی و اجتماعی ما ساخته و پرداخته قدرت است. رهایی از چنبره ی قدرت غیرممکن است، چون سراسر زندگی فردی و اجتماعی ما را فرا گرفته است.

۲ - اولویت سیاست: سیاست^۱ از نظر لاکلا و موفه معنایی عام دارد و "به حالتی باز می گردد که ما مداوماً به شیوه ای اجتماع را می سازیم که شیوه های دیگر را طرد می سازد" (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲، ۳۶). در واقع، مطابق دیدگاه آنها سیاست سازمان دادن به جامعه به شیوه ای خاص است به نحوی که شیوه های ممکن دیگر را نفی و طرد می سازد. بدین ترتیب گفتمان های مختلف ممکن است بر سر سازماندهی جامعه به شیوه ی خاص خودشان با هم به رقابت و مبارزه برخیزند.

سیاست در اندیشه لاکلا و موف، به عنوان فضایی برای بازی تصور می شود که هیچ گاه بازی با حاصل جمع صفر نیست، زیرا قواعد و بازیگران هیچ گاه کاملاً روشن نیستند. این بازی يك نام دارد و آن هژمونی است (لاکلا و موف، ۱۹۸۵، ۱۹۳).

به نظر لاکلا و موف، مفصل بندی های سیاسی نوع فکر و عمل ما و شیوه شکل گیری جامعه را تعیین می کنند. نظام روابط اجتماعی به عنوان مجموعه هایی مفصل بندی شده از گفتمان ها، همواره ساخته ای سیاسی است؛ به این معنا که بر اعمال قدرت و خصومت و طرد غیر استوار می باشد. بنابراین گفتمان هایی که جامعه را می سازند و به فهم ما از جهان نظم می بخشند ذاتاً سیاسی اند و سیاست، فرآیندها و شیوه هایی است که ما در طی آن جامعه را پیوسته با طرد احتمالات و تثبیت موقت ایجاد می کنیم. سیاست سازماندهی جامعه را برعهده دارد. عرصه سیاست عرصه منازعه بین گفتمان ها برای تثبیت شدن و غلبه بر سایرین است؛ و زمانی که گفتمانی مسلط شد و جایگزین ها و رقبای خود را طرد کرد، عینیت شکل می گیرد. عینیت گفتمانی است که جایگزین ها و بدیل هایش طرد شده اند. تثبیت يك گفتمان باعث می شود که طبیعی و دائمی به نظر رسد. زمانی که گفتمان های بدیل فراموش شوند، گفتمان غالب خود را به عنوان تنها گزینه مطرح می کند. اما گفتمان های غیرفعال و سرکوب شده می توانند هر زمان وارد بازی سیاست شوند و در مفصل بندی های جدید به مسأله تبدیل گردند.

لاکلا در این راستا، مفهوم رسوب شدن^۲ را از هوسرل وام می گیرد. هوسرل در حوزه علم معتقد بود به تدریج اعمال و فرضیات علمی روزمره شده و تحقیقات و نظریه های گذشتگان مفروض تلقی

^۱ politics

^۲ sedimentation

می‌گردد و علم به استفاده از نظریات گذشتگان محدود می‌شود. در این جا، شرایط اولیه ای که در آن نظریات علمی موجود رشد کرده بود، فراموش می‌گردد و از جایگزین‌ها و بدیل‌های این نظریات و شرایط شهودی رویش فرضیات علمی غفلت می‌شود. به نظر هوسرل پدیدارشناسی باید به احیای شرایط وجودی نظریات علمی و احیای گزینه‌های تاریخی مطرود بپردازد تا احتمالات مختلف و نظریات گوناگون دوباره پیش روی ما قرار گیرد و علم از تاجر بیرون آید. بنابراین باید به وسیله عمل احیا^۱ با فرآیند رسوب شدن مبارزه کرد (لاکلا، ۱۹۹۰، ۳۴-۳۶).

در شرایطی که گفتمانی ثابت و عینی (رسوب شده) به نظر می‌رسد فرایندهای سیاسی به فعال سازی مجدد احتمالات و جایگزین‌های طرد شده کمک می‌کنند و عینیت گفتمان مسلط را زیر سوال می‌برند. بنابراین سیاست نزاع گفتمانها را تشدید می‌کند و گفتمانهای تثبیت شده را متزلزل می‌سازد. به نظر لاکلا هرگز نمی‌توان جامعه ای را تصور کرد که سیاست در آن کاملاً محو شده و هیچ نزاع و تعارضی در آن وجود نداشته باشد. از سوی دیگر همه چیز نمی‌تواند سیاسی باشد چرا که در این صورت جامعه شکل نخواهد گرفت. لذا همواره تمایزی هرچند مبهم بین امر سیاسی و امر اجتماعی لازم است تا جامعه شکل بگیرد. اما مرزهای اجتماع و سیاست همواره مبهم است و این تیرگی و ابهام ذاتی روابط اجتماعی است. بنابراین جامعه آرام و منظم امکان پذیر نیست، چون امکان حذف روابط قدرت و حذف خصومت وجود ندارد.

۴ - تاریخی بودن: چهارمین ویژگی روابط اجتماعی تاریخی بودن آنهاست. این مسأله به ماهیت تصادفی و امکانی شرایط وجودی آنها بازمی‌گردد. ساختارها و وجود اشیا، تاریخی است و همراه با نظام‌های معنایی در جامعه ساخته می‌شود. به جای جستجوی معنای عینی در جامعه باید به شالوده شکنی تمام معانی و بازگرداندن آنها به واقعیت اولیه و شرایط تاریخی وجودشان اندیشید. چون جامعه تاریخی است، همواره خصلت باز و گشوده خواهد داشت و هیچ گاه عینیت به شکل کامل بر آن حاکم نخواهد بود.

نظریه رادیکال دموکراسی

هر چند گفتمان لاکلا و موف ریشه در اندیشه‌های چپ دارد، ولی آن‌ها ضمن نفی جبرگرایی و تعین‌گرایی مارکسیستی، دوگانگی روبنا و زیر بنا را نیز مردود شمرده و این دو را در مفهوم هژمونی گرامشی ادغام می‌کنند. بنابراین وجود طبقات اجتماعی خودبنیاد و عینی نفی می‌شود و طبقات و هویت‌های طبقاتی محصول شرایط هژمونیک تلقی می‌شوند.

نظریه رادیکال دموکراسی را لاکلا و موف به عنوان استراتژی جدید چپ در برابر بحران‌های جامعه معاصر ارائه دادند. این نظریه تأکیدی است بر روند رو به گسترش موج دموکراسی از انقلاب فرانسه تاکنون، و کوششی است برای تعمیق ارزش‌ها و اصول دموکراسی و حذف روابط سلطه در دنیای سرمایه داری معاصر.

به نظر لاکلا جامعه معاصر شاهد تحولات عمیقی از جمله کالایی شدن زندگی، بوروکراتیک شدن روابط اجتماعی، رشد اشکال جدید فرهنگ همراه با توسعه ابزارهای ارتباط جمعی و تزلزل هویت‌های سنتی می‌باشد. این تحولات فارغ از جنبه‌های منفی آن به پیشرفت دموکراسی انجامیده است. دسترسی اکثریت وسیعی از مردم به دامنه زیادی از اطلاعات و کالاها، سنت مستقر را مورد تردید قرار داده، و نوعی دموکراسی سازی فرهنگی بر اساس برابری را نوید می‌دهد. به نظر لاکلا، گسترش منازعات در جامعه معاصر حاصل تعمیق انقلاب دموکراتیک است و باید بر مبنای فهم دموکراتیک و متکثر از

^۱ reactivation

جامعه تحلیل شود. در پرتو این تحلیل باید مقوله سوژه منسجم و کارگزار خودآگاه را رها کرد، و به پراکندگی گفتمانی و تکثر موقعیت های سوژه ای اذعان نمود. پذیرش تکثر موقعیت ها و هویت ها مبنای اصلی نظریه رادیکال دموکراسی است. رادیکال دموکراسی به خودمختاری حوزه های اجتماعی بر مبنای منطق هم ارزی برابری خواهی اعتقاد دارد. برطبق این نظریه، تنوعی از نزاع ها و بحران ها وجود دارد که تأثیرات آنها در چارچوب انقلاب دموکراتیک قابل بررسی است. هر يك از این نزاع ها و بحران ها از ماهیت نسبتاً خودمختاری برخوردارند. اما جهت و غایت این نزاع ها و بحران ها مشخص نیست، چرا که صورت بندی های هژمونیک تصادفی هستند. شکل و صورت مفصل بندی يك نزاع بیش از آن که از قبل تعیین شده باشد حاصل نزاع هژمونیک است لذا این نزاع ها ضرورتاً خصلت پیشروانه و مثلاً در جهت اهداف سوسیالیستی قرار ندارند (لاکلا و موف، ۱۹۸۵، ۱۶۴-۱۶۹).

به نظر لاکلا و موف، راست نو و محافظه کاری جدید می کوشند تعریف جدیدی از مفاهیم آزادی و برابری و عدالت و دموکراسی ارائه دهند. شکل تعریف این مفاهیم در سطح فلسفه سیاسی پیامدهای مهمی در سطوح دیگر گفتمان بر جای می گذارد و کمک می کند تا عقل جمعی توده ها شکل گیرد. این پیامدها صرفاً پذیرش يك نظریه فلسفی در سطح اندیشه ها نیست بلکه آنها را باید مجموعه پیچیده ای از اعمال هژمونیک گفتمانی در نظر گرفت که جنبه های مختلفی به خود می گیرند و از این طریق موضوعات خاص به دال مرکزی يك صورت بندی گفتمانی تبدیل می شوند و به تدریج ذهن جمعی را شکل می دهند.

لاکلا و موف بر خصلت ضد کاپیتالیستی اندیشه های خود تأکید می گذارند و با هرگونه تسلیم در مقابل سرمایه داری به بهانه هایی چون جهانی شدن مخالفند و همچنان از سوسیال دموکراسی دفاع می کنند. در رادیکال دموکراسی برخی از ابعاد سوسیالیسم چون حذف روابط سرمایه داری تولید وجود دارد، اما این گونه نیست که رادیکال دموکراسی جزئی از سوسیالیسم باشد. لذا فقط از مدیریت و منافع طبقه کارگر دفاع نمی کند، بلکه مشارکت همه سوژه ها را در تصمیمات در نظر دارد. چنین رادیکال دموکراسی مستلزم در نظر گرفتن تقاضاهای آزادی نیز می باشد و در این جا به لیبرالیسم پیوند می خورد. به نظر لاکلا، لیبرالیسم نباید مورد نقد واقع شود زیرا به لحاظ اخلاقی از حقوق افراد دفاع می کند تا ظرفیت های انسانی خود را تحقق بخشند. اما دفاع از آزادی نباید با فردگرایی مطلوب بورژوازی پیوندی داشته باشد باید فرد دیگری ایجاد شود که بر مبنای قالب های فردگرایانه مالکیت محور شکل نگرفته است. حقوق دموکراتیک فقط به صورت جمعی می توانند اعمال شوند، و تنها در این صورت است که می توان تصور حقوق برابر برای دیگران داشت (همان، ۱۶۹ و ۱۸۵).

در میان دو منطق افراطی که یکی بر هویت تام و تمام و دیگری بر تفاوت های ناب تأکید می کند، دموکراسی باید شامل بازشناسی تکثر منطق های اجتماعی به همراه ضرورت مفصل بندی آنها باشد. اما این مفصل بندی دائماً باز تولید می شود و هیچ نقطه توازن نهایی وجود ندارد. منطق دموکراسی منطق تفاوت ها و نفی روابط نابرابر و انقیادی است و منطق اثباتی و عینی جامعه نمی باشد. لذا نمی تواند به خودی خود دال مرکزی ایجاد کند که جامعه در اطراف آن شکل بگیرد. بنابراین هیچ پروژه هژمونیک نمی تواند منحصرأ بر منطق دموکراتیک استوار شود، بلکه باید شامل مجموعه ای از پیشنهادات برای سازمان دهی عینی جامعه باشد.

گفتمان، به منابه روش

از آن جا که ارتباط زیادی بین نظریه و روش وجود دارد، می توان از جنبه های روشی نظریه گفتمان نیز سخن گفت. در واقع، گفتمان روشی است که می تواند با ویژگی های خاص خود، محققان علوم

اجتماعی را در سامان دادن پژوهش‌ها با این رهیافت یاری نماید. نظریه مجموعه منتظمی از آراء است که در باره موضوعی معین انسجام یافته اند، همانند نمونه‌های مثالی ویر و نظریه سه گانه اگوست کنت. در نظریه پردازی، به ترکیب عناصر پراکنده و تلفیق آن‌ها در کلی هماهنگ عنایت وجود دارد (ساروخانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ۸۸۱). روش عبارت است از مجموعه شیوه‌ها و تدابیری که برای شناخت حقیقت و برکناری از لغزش به کار برده می‌شود. به طور دقیق‌تر، روش به سه چیز اطلاق می‌شود: مجموعه راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات و حل مشکلات هدایت می‌کند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش واقعیات به کار می‌روند، و مجموعه ابزار یا فنونی که آدمی را در این مسیر از مجهولات به معلومات راهبری می‌نماید (همان، ج ۱، ۴۸۹).

اگر گفتمان را به مثابه روش به کار گیریم، ابتدا باید به پیش فرض‌های آن از جمله گسست گفتمان‌ها و رد تحولات تک خطی تاریخی و نفی جوهر گرایی توجه کنیم. در مرحله بعد گفتمان مسلط و گفتمان یا گفتمان‌های غیر مسلط، و همچنین دال مرکزی و عناصر و وقته‌های هر گفتمان شناسایی می‌شوند. ارتباط بین گفتمان‌ها با توجه به تشخیص زنجیره هم‌ارزی و جذب عناصر دیگر گفتمان‌ها به عنوان وقته‌ها، و مفصل بندی‌شان با مفاهیم قبلی صورت می‌پذیرد.

در کتابی که هوارث و دو همکارش ویراستاری کرده‌اند، ابتدا به حیثیت روشی گفتمان اشاره شده، و سپس در خصوص آرژانتین، فاشیسم، جنبش محیط زیست، ایرلند، مکزیک، سیاست سبزه‌ها، رومانی، هنگ کنگ، آفریقای جنوبی و کمالیسم تطبیق شده است (هوارث، و دیگران، ۲۰۰۰). علاوه بر موارد فوق، به سه مورد دیگر در این جا اشاره می‌شود. اگر بخواهیم امنیت ملی را تحلیل گفتمانی کنیم می‌توان آن را به عنوان یک مفهوم و دال تهی در نظر گرفت؛ چرا که به تعبیر سوسور رابطه این مفهوم با مدلول‌هایش یک رابطه قراردادی است. بنابراین نمی‌توان یک مدل واحد و ثابت و پایدار برای امنیت ملی ترسیم نمود. امنیت علاوه بر آن که امری ذهنی و نسبی است، با ذهنیت نخبگان و مردم‌گره خورده است. این مفهوم در همنشینی و جاننشینی با مفاهیم دیگر نظیر قدرت، منافع، اهداف، مصالح، ارزش‌ها و هنجارها، تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها معنا پیدا می‌کند. از آن جا که امنیت ملی یک کشور بدون تشخیص گفتمان مسلط و گفتمان‌های غیر مسلط امکان پذیر نیست، باید گفتمان‌های مختلف در یک جامعه در برهه‌های مختلف - همانند زمان جنگ و دوران بعد از آن - مد نظر قرار گیرد و امنیت ملی به عنوان دالی تهی در این بین تحلیل شود (تاجیک، ۱۳۷۹، ۲۶۱-۲۸۲).

مثال دیگر تجزیه و تحلیل گفتمانی تاچریسم توسط استوارت هال^۱ است. از دیدگاه وی، پروژه تاچری با پذیرش تنش‌های اجتماعی و شفاف نمودن آن‌ها مفصل بندی دو مجموعه از ایده‌ها و نظریه‌های ظاهراً متضاد را بازنمایی می‌کند. این دو مجموعه عبارتند از اقتصاد نئو لیبرال (بازار اقتصادی، نفع شخصی، پول گرایی، و فرد گرایی رقابتی) و فلسفه‌های قدیمی محافظه کاری (ملت، خانواده، وظیفه، اقتدار، استانداردها، و سنت گرایی). هال بر سه فرآیند مهم استیلا جویانه که در پیروزی حزب محافظه کار در سال ۱۹۷۹ دخیل بودند، تمرکز می‌نماید. نخستین فرآیند به شیوه‌ای که مارگارت تاچر طی آن توانست موضوعات انتزاعی اقتصاد نئولیبرال را به نوعی فلسفه سیاسی تبدیل سازد، مربوط می‌شود. این امر شامل مفصل گسست^۲ سنت کینزی و جایگزینی سنتی مبتنی بر اقتصاد آزاد گردید. دومین فرآیند بر تبدیل حزب محافظه کار به یک حزب مسلط با شروع رهبری تاچر در سال ۱۹۷۵ تمرکز دارد. سومین اقدام مهم استیلا جویانه عبارت است از مفصل بندی گفتمان پوپولیست اقتدارگرای تاچریسم در کل کشور، که با بازنمایی بحران سوسیال دموکراسی میسر شد. در راستای این مرزبندی جدید، تاچر توانست برخی دال‌های مهم همانند "مردم"، "ملت"، "آزادی"، و "فردگرایی" را که شروع به شناور شدن در دوران بحران سوسیال دموکراسی در دهه ۱۹۷۰ نموده بودند، مسلط سازد (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ۲۱۰-۲۱۳).

^۱.Stuart Hall

^۲. disarticulation

آخرین موردی که در راستای کاربرد گفتمان به مثابه روش به آن در این جا اشاره می کنیم، تحلیل گفتمانی اسلام سیاسی از دیدگاه بابی سعید است. وی به بیان شیخ شناختی هراسناک بودن بنیادگرایی اسلامی برای غربیان بر اساس منطق حضور و غیبت دریدا، واژگان نهایی مسلمانان، و طرحواره علل ظهور اسلام‌گرایی در اواخر سده بیستم بر اساس نظریه گفتمان می پردازد. او با بیان نابسندگی توضیحات شرق شناختی نسبت به اسلام‌گرایی، و ناکارآمدی تبیین‌های موجود که صرفاً بر اساس زمینه‌های خاص به تحلیل اسلام‌گرایی پرداخته‌اند، چگونگی تکوین گفتمان اسلامی در تاریخ اسلام و برآمدن اسلام سیاسی را با استفاده از مفاهیم زیر توضیح می دهد: شکل‌گیری هویت اسلامی با دال مرکزی پیامبر، شریعت و نهاد خلافت، نقش و اهمیت نهاد خلافت در جهان اسلام، تأثیر کمالیسم در لغو خلافت و به حاشیه راندن اسلام، ظهور و فعال شدن مجدد اسلام و اسلام‌گرایان در دهه‌های اخیر با توجه به ناکامی کمالیسم در ساماندهی جامعه و هویت‌های اجتماعی و موفقیت اسلام‌گرایی به دلیل قابلیت دسترسی و اعتبار بالا در جوامع اسلامی. وی سپس با توضیح ماهیت اسلام‌گرایی و نسبت آن با سنت‌گرایی، مدرنیسم، پسامدرنیسم می پردازد و ظهور اسلام‌گرایی را ناشی از شکست تفسیرهای اروپامدار از مدرنیته تلقی می نماید.

از دیدگاه بابی سعید، تفکر سیاسی امام خمینی، به رغم وجود تفاوت‌ها و جریان‌های مختلف اسلام‌گرا، منسجم‌ترین منطق اسلام‌گرایی به شمار می رود و به واسطه اوست که اسلام‌گرایی توانست به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل شود. همان‌گونه که لاکلا و موف توضیح داده‌اند، هژمونی یک گفتمان هیچ‌گاه تام و مطلق نیست، و هیچ‌وقت عمل‌ترد به طور کامل موفقیت‌آمیز نخواهد بود و گفتمان‌های طرد شده همواره امکان فعال شدن مجدد را دارند. بنابراین با زوال گفتمان کمالیسم، ظهور گفتمان طرد شده اسلام‌گرایی در دل مدرنیته امکان پذیر شد (بابی سعید، ۱۳۷۹).

فهرست منابع

- تاجیک، محمد رضا، "پارادکس امنیت ملی و تکثر گرایی" (گفتگو)، مجله علوم سیاسی، شماره ۹ (تابستان ۱۳۷۹)، صص ۲۶۱-۲۸۲.
- ساروخانی، باقر، درآمدی بر *دائرة المعارف علوم انسانی*، ج ۱ و ۲، تهران، کیهان، ۱۳۷۵.
- سعید، بابی، *هراس بنیادین: اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- سوسور، فردینان، *دوره زبانشناسی عمومی*، مترجم کوروش صفوی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۸.
- ضیمران، محمد، *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
- -----، *نیچه پس از هایدگر، دریدا و دلوز*، هرمس، ۱۳۸۲.
- فرکلان، نورمن، *نظریه انتقادی گفتمان*، تهران، مرکز نشر رسانه‌ها، ۱۳۸۱.
- مارش، دیوید (و استوکر، جری) *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- هوارث، دیوید، (۱۳۷۷) "نظریه گفتمان" در *فصلنامه علوم سیاسی*، ش ۲، مترجم سید علی اصغر سلطانی، صص ۱۵۶-۱۸۲.

_ Carrette, Jerney R., *Foucault and Religion*, U.K., Routledge, ۲۰۰۰.

- Howarth, David, *Discourse*, **Open University Press**, ۲۰۰۰.

-Howarth, David (Norval,A & Stavrakakis,G), *Discourse theory and political analysis*,Manchester university press, ۲۰۰۰.

- Jorgensen, M. and Phillips L. *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: Sage Publications, ۲۰۰۲.
- Laclau, E. *New Reflections on the Revolution of Our Time*. London: Verso, ۱۹۹۰.
- Laclau, E. *Politics and Ideology in Marxist Theory*, London, New left books, ۱۹۹۷.
- Laclau, E., and Mouffe, C. *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso, ۱۹۸۰.
- Smith, Anna Marie, *Laclau And Mouffe*, Routledge, ۱۹۹۸.